

نکاتی از تاریخ حزب توده ایران

گفت و شنودی

با

رفیق نورالدین کیانوری

دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران

تهران، ۱۳۵۹

چاپ اول: بهمن واسفند ۱۳۵۸
در مجله «امید فردا»
وابسته به سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

www.iran-archive.com

انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸
با همکاری سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران
نورالدین کیانوری
نکاتی از تاریخ حزب توده ایران
چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۵۹
حق چاپ و نشر برای «شرکت سهامی خاص انتشارات توده» محفوظ است.

بها ۴۵ ریال



www.iran-archive.com

پوشش!
در توضیح صفحه ۲۱ سطر ۲۱ کلمه‌های صفحه ۲۲، ۲۳ و ۲۴، اشتباها " ۲۵ و ۲۱ و ۲۲ چاپ شده.
سیر فاصله بین پاراگراف‌ها در صفحه ۲۴ عیناً " از صفحات مختلف کتاب احمد طنکی نقل شده
و اعتدالی ندارد.

۵	فعالیت‌های اولیه حزب توده ایران
۹	نخستین برنامه حزب
۱۱	جنبش ملی آذربایجان و کردستان *
۱۵	عامل شرکت نفت، سردمدار اعتصاب در مراکز نفتی!
۱۷	انشعاب گروه خلیل ملکی
۱۹	حزب زحمتکشان بقایی با نظر و پول آمریکا و با همکاری گروه خلیل ملکی به وجود آمد
۱۹	تیراندازی به شاه و غیرقانونی اعلام کردن حزب
۲۴	فرار رهبری حزب توده ایران از زندان قصر
۲۶	ما، جنبش ملی شدن نفت و مصدق
۲۹	حزب توده ایران بزرگترین و جدی‌ترین پشتیبان مصدق بود
۳۱	فعالیت‌های شاخه افسران عضو حزب توده ایران
۳۴	چگونه شاخه افسری کشف شد
۳۶	فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کشف شاخه افسری
۳۷	فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا به عنوان متخصصین نظامی به میان عشایر جنوب رفتند
۳۸	کوشش برای تشکیل پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال
۳۹	افسانه روگردانی روزبه از حزب افسانه بی‌پایه‌ای است
۴۲	انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی
۴۴	علل انشعاب مائوئیستی در جنبش جهانی کارگری
۴۶	رخنه عباس شهریاری در سازمان حزب
۴۹	چهارسال مبارزه خستگی‌ناپذیر نوید
۴۹	چگونه نوید به وجود آمد
۵۲	حزب توده ایران و مبارزه مسلحانه
۵۴	حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق
۵۶	پیام به جوانان

www.iran-archiv.com

رفیق! با تشکر از وقتی که بهما دادید تا خوانندگان جوان مجله‌مان را با گوشه‌هایی از تاریخ حزب توده ایران و سیاست و عملکردهای کنونی‌اش آشنا کنیم، اولین سؤال را از تاریخ حزب توده ایران آغاز می‌کنیم.

فعالیت‌های اولیه حزب توده ایران

س: حزب توده ایران در چه شرایط سیاسی - اجتماعی و چگونگی پایه‌رصد وجود گذاشت و در آغاز با چه مشکلاتی روبه‌رو بود؟

رفیق کیانوری: ببینید رفقا! حزب ما در يك شرایط ویژه و بحرانی جامعه ایران به وجود آمد. پس از يك دوره فعالیت انقلابی که در دوران جنگ اول جهانی شروع شده و با پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه (سال ۱۹۱۷) اوج گرفت و تا سال‌های ۲۱ - ۱۹۲۵ به يك سطح بالا و وسیعی رسید، مبارزات اجتماعی و انقلابی در ایران دچار يك رکود طولانی چندین ساله گردید.

امپریالیسم و بویژه امپریالیسم انگلستان - که در آن موقع قدر قدرت جهان بود - توانست سلطه خویش را، که کوشش می‌کرد با قرارداد ۱۹۰۷ و قرارداد ۱۹۱۹ به ایران تحمیل کند، به صورت يك حکومت نظامی (حکومت رضاخان سرسلسله خائن پهلوی) برقرار سازد.

این حکومت از همان آغاز، رژیم پلیسی و وحشتناکی را در ایران برقرار کرد. مبارزان کمونیست و جنبش‌های مترقی را سرکوب کرد: جنبش آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، جنبش گیلان به رهبری

جناح‌های مختلفی که در آنجا مبارزه می‌کردند (مليون بهرهبری میرزا کوچک‌خان و کمونیست‌ها بهرهبری حیدر عمواوغلی)، جنبش خراسان بهرهبری کلنل محمد تقی‌خان پسیان که فردی مترقی و مبارزی ملی بود همه به‌وسیلهٔ این رژیم جنایتکار سرکوب شدند.

پس از تثبیت رژیم کودتایی رضاخان، مبارزاتی که به‌صورت متفرق و پراکنده انجام می‌گرفت نتوانست جنبهٔ توده‌ای وسیعی پیدا کند. در دوران بین سال‌های ۱۹۲۵ و جنگ جهانی دوم تقریباً در ایران سکوت مرگبار قبرستان حکمفرما بود. تلاش‌هایی که گروه‌هایی از جوانان و مبارزان مترقی در ایران در مراحل مختلف کردند با ناکامی روبه‌رو شد.

مهم‌ترین این تلاش‌ها عبارت بود از جنبش ۵۳ نفر، که هسته اولیه‌اش از «دکتر تقی ارانی»، «عبدالصمد کامبخش» و «سرهنگ سیامک» تشکیل شده بود. این سه نفر در حدود سال‌های ۱۳۱۵ - ۱۳۱۱ با یکدیگر آشنا شدند و از نو هستهٔ اولیهٔ حزب کمونیست ایران را که از هم پاشیده بود، به‌وجود آوردند. این گروه از عده‌ای دبیر، آموزگار، دانشجو، پزشک و کارگر و غیره تشکیل شده بود.

من هم در همانوقت به‌وسیلهٔ بعضی از رفقای که در دانشکدهٔ فنی باهم درس می‌خواندیم با این گروه آشنا شدم و به‌همراه رفیق فقید قدوه دریکی از حوزه‌های جوان وابسته به این گروه شرکت داشتم. کمی بعد من برای ادامه تحصیل به آلمان رفتم. این گروه بیشتر فعالیت فرهنگی داشت و مجلهٔ دنیا را منتشر می‌کرد. پس از مدتی این گروه گرفتار شد و اعضای آن محاکمه و به‌زندان روانه شدند. رژیم جنایتکار رضاخان، دکتر ارانی را که رهبر گروه بود و از لحاظ تئوریک مقام شایسته‌ای داشت و مبارز سرسختی بود، که دفاعیات درخشانش در پیدادگاه رضاخانی موجود است، بالاخره در زندان از بین برد. البته رژیم نقشهٔ از بین بردن افراد دیگری را هم به‌همان‌شکل کشیده بود که جریان ۱۳۲۵ پیش آمد.

جنگ دوم جهانی شروع شد. رضاخان مخفیانه در یک اتحاد با آلمان هیتلری وارد شده بود. آلمان هیتلری در ایران پایگاه تجاوز و حمله به اتحاد شوروی را تدارک می‌دید و مرکز تهدیدی برای جبههٔ متحد ضد هیتلری در ایران به‌وجود آورد. متفقین پس از اینکه دولت ایران حاضر

نشد این تکیه‌گاه تجاوز و جنگ هیتلری را از بین ببرد و سرکوب کند، ارتش خود را وارد ایران کردند. رضاخان رفت و انگلیس‌ها فوراً به‌وسیلهٔ مهره‌های معروف خود مثل فروغی، منصور، حکیمی، سهیلی و دیگران - یعنی تمام فراماسون‌های آن دوره که همه‌کاره بودند، محمدرضای خائن را سرکار آوردند.

در چنین شرایطی زندانیان سیاسی از زندان بیرون آمدند و امکان فعالیت سیاسی برای حزب تودهٔ ایران به‌طور بسیار محدودی پیدا شد. فشار و تضییقات فراوانی وجود داشت. حتی در برخی نواحی که در اشغال ارتش سرخ بود، ارتجاع ایران خیلی نیرومند بود. و ما امکانات خیلی محدودی برای فعالیت علنی و آزاد سیاسی داشتیم. در سال اولی که حزب تودهٔ ایران تأسیس شد (البته من چندماه بعد از تأسیس وارد حزب شدم. در آذرماه از خدمت وظیفه بیرون آمدم و در اردیبهشت وارد حزب شدم) و مصادف بود با دوران قبل از سقوط استالینگراد، وضع کار حزب تودهٔ ایران فوق‌العاده دشوار بود. يك جو خیلی شدید ناسیونالیستی طرفدار آلمان، نه‌تنها بین روشنفکران جوان، بلکه بین قشرهای وسیع تجار و مردم و عشایر حکمفرما بود. جو ضد کمونیستی ایجاد شده در دوران اختناق رضاخان و همچنین کینه نسبت به انگلستان که با این جو مخلوط شده و به‌يك گرایش به فاشیسم آلمان منجر شده بود، تحت این عنوان که چون آلمان‌ها دور هستند، کمونیست‌ها که «خطرناکند»، انگلستان هم که دشمن ماست، پس آلمان‌ها که حتماً دوست ما هستند. پیروزی آلمان ایده‌آل بخش بزرگی از مردم بود و هر جریان ضد فاشیستی شدیداً به‌عنوان يك جریان ضد ملی از طرف این جو فاشیسم‌زده محکوم می‌شد. اکثر جوانان ما جزو گروه‌های مختلف فاشیستی بودند. در چنین شرایطی روزنامهٔ مردم ضد فاشیست شروع به انتشار کرد. این روزنامه صرفاً يك روزنامهٔ ضد فاشیست بود، یعنی برای مردم توضیح می‌داد که دشمن شمارهٔ يك مردم ایران و تمام ملت‌های دنیا فاشیسم آلمان است و اگر فاشیسم پیروز شود آنچنان تسلط سیاه اختناق در جهان برقرار خواهد شد که معلوم نیست کی بشریت بتواند از آن آزاد شود. ما می‌گفتیم باید همهٔ مردم و میهن‌پرستان ایران به - ائتلاف ضد هیتلری کمک کنند و برای درهم‌شکستن این خطر بزرگی که

جهان را تهدید می کند یاری رسانند.

در آن زمان ما طرفداران بسیار کمی داشتیم، آنقدر که یادم هست در آن تاریخ در عرض شش ماه فقط چهارصد نفر در حزب توده ایران اسم نوشته بودند. شماره کارت من که در اردیبهشت وارد حزب شدم ۴۴۴ بود. از این ۴۴۴ نفر هم عده ای در شهرستانها بودند که زیاد فعال نبودند. روزنامه فروشیها از پخش روزنامه مردم و فروش آن خودداری می کردند. روزنامه مردم را معمولاً ما خودمان، روشنفکران و کارگران حزبی (مثل همین حالا که جوانان ما پخش می کنند) در خیابانها می بردیم و می فروختیم. عده ای از بچه های خیلی کوچولوی فقیر که گرسنه بودند، هیچ چیز نداشتند، می آمدند، روزنامه را می گرفتند و می بردند، برای این که پنج شاهی از هر ده شاهی که قیمت روزنامه بود بگیرند و لقمه نانی پیدا کنند. تیراز روزنامه مردم در تهران هزار نسخه بود که گروه های فاشیستی همین هزار نسخه را هم نمی توانستند تحمل کنند و انواع و اقسام کوششها می کردند و با هجوم های خودشان روزنامه را گرفته و پاره می کردند و دور می ریختند.

من خوب یادم هست که در خیابان شاه آباد نزدیک مجلس، در بالاخانه ای که هنوز هم هست، روزنامه مردم توزیع می شد. یک بچه کوچک ۱۲ - ۱۵ ساله بود که یک چشمش هم کور بود. می آمد روزنامه را می گرفت و می برد در خیابان شاه آباد و تیرهای بزرگ روزنامه را داد می زد که: «هیلتلر نابود است، بشریت پیروز است!» افسران جوان ستوان دو، ستوان یک، با لباس های شیک و اطو کرده و چکمه های برقی، سه نفری، چهار نفری می آمدند این روزنامه فروش کوچولوی ما را می گرفتند و کتک می زدند و روزنامه هایش را پاره می کردند و درجوی لجن خیابان شاه آباد می ریختند. بچه می آمد، گریان و نالان که روزنامه ها را پاره کردند، باز هم روزنامه بدهید باز هم می گرفت و می رفت و فریاد می زد و بالاخره به آن پنج شاهی می رسید.

پس از پیروزی استالین گراد وضع به کلی تغییر کرد. جنایات فاشیسم برای توده مردم ما بدتر ریج آشکار شد: کشتارهای وحشتناکی که در اتحاد شوروی انجام داده بود، سوزاندن یهودیان و ... تمام این جنایات فاشیسم

چشم و گوش بسیاری از افراد باشرفراکه گول خورده واشتباه کرده بودند بازکرد و گرایش بهطرف حزب توده ایران بهطرز چشمگیری افزایش یافت.

در دوران پس از پیروزی استالین گراد و شکست آلمان هیتلری، درستی سیاست حزب روشن شد. درآن شرایط سختی که ما توده‌ای‌ها در شرایط پیشروی آلمان، در جبهه جنگ، مبارزه می‌کردیم، هر روز فاشیست‌های ایرانی می‌آمدند و تهدید می‌کردند که همدان را به‌دار خواهیم زد، سپری شد و مقاومت توده‌ای‌ها، کمونیست‌ها، در مقابل این فشارها زمینه‌ای را به‌وجود آورد که با آشکار شدن ماهیت فاشیسم‌هیتلری گرایش بهطرف حزب زیاد شود. آری، در آن روزهای سخت ما سیاست خودمان را دنبال کردیم و دراین راه فداکاری و شهادت نشان دادیم.

از این تاریخ است که درصحنه‌های مختلف اجتماعی درایران عقاید نو حزب ما شروع به‌رشد سیاسی بسیار سریع کرد و در مدت کوتاه یکی دو سال توانست یک ارتش نیرومند توده‌ای در میان طبقه کارگر، در میان دهقانان، در میان روشنفکران در میان دانشجویان و در میان قشرهای متوسط بسیج کند و به‌وجود آورد، یک ارتش بسیار بزرگ.

سازمان‌های دهقانی ما حتی در نقاط دوردست ایران که ارتش انگلستان و آمریکا حکومت می‌کردند، در دهات ملایر، در دهات اطراف یزد، کرمان و لرستان قدرت قابل توجهی پیدا کردند. سازمان کاری‌هوادار حزب توده ایران - شورای متحده مرکزی - تقریباً تمام کارگران ایران و بویژه کارگران صنعتی و سنتی را (که در آن دوران هنوز از لحاظ تعداد خیلی ضعیف‌تر از شرایط امروز بود و بیش از سیصد هزار کارگر در ایران وجود نداشت) متشکل کرد. بدین ترتیب در چنین شرایط دشواری حزب توانست با موفقیت عظیمی نیروهایش را توسعه دهد.

نخستین برنامه حزب

س: نخستین برنامه حزب توده ایران، در چنان شرایطی برای تغییر مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران چه نکاتی را مطرح ساخت؟

رفیق کیانوری: در آغاز برنامه حزب، یک برنامه بسیار ساده برای جلب همه نیروهای ضدفاشیست بود. در آن زمان نیروهای ارتجاعی در ایران خیلی نیرومند بودند. قوانین ارتجاعی حاکم بود. قانون ۱۳۱۵ که اصولاً تشکیل حزب کمونیست را به طور علنی ممنوع می کرد و ده سال زندان برایش پیش بینی می کرد، به قوت خود باقی بود. تمام تلاش ما هم برای لغو این قانون بدجایی نرسید زیرا اکثریت مطلق در مجلس در دست بازماندگان رژیم رضاشاهی بود. همان ها بودند که حکومت می کردند. منتها اسم حکومت خود را «دمکراسی» گذاشته بودند. نیروهای مبارز نیز در آن موقع بسیار ضعیف بودند. بدین جهت بود که کمونیست ها مجبور بودند برای فعالیت خودشان یک کمی پوشش ایجاد کنند. یعنی برنامه علنی حزب توده ایران یک برنامه عام تری بود. ولی از همان روز اول معلوم بود که حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران است، حزب کمونیست های ایران است، جهان بینی اش مارکسیسم - لنینیسم است. از روز اول به ترجمه و انتشار آثار مارکسیسم - لنینیسم پرداخت و هیچکس در آن تردید نداشت که این حزب چه ماهیتی دارد، نه ارتجاع در آن تردید داشت و نه مردم.

ما در آن شرایط مجبور بودیم در برنامه اول حزب صورت ظاهر را حفظ کنیم و فقط برنامه حداقل حزب کمونیست ها را به طور علنی مطرح کنیم. این مسئله تا کنگره اول حزب در سال ۱۳۲۳ بود. در کنگره برنامه قاطع تر شد، جنبه طبقاتی حزب روشن شد، موضع خودش را در مقابل مسئله ارضی و سیاسی روشن کرد و سمت گیری کامل خود را از لحاظ تئوری و جهان بینی و دورنماها و اهداف سیاسی که برای آن ها مبارزه می کرد، همه را مشخص کرد.

در کنگره اول حزب برنامه مدونی، کامل تر از برنامه موقتی که قبلاً تنظیم شده بود، مورد تصویب قرار گرفت. این برنامه یک برنامه دمکراتیک بود. اصلاحات ارضی عمیق و همه جانبه، مصادره املاک مالکین بزرگ و تقسیم بلاعوض آن ها در بین دهقانان و قطع نفوذ امپریالیسم از ایران، تأمین استقلال و آزادی ایران و دفاع از حقوق ملی ملت های ستمدیده و زیر ستم غیر فارس در ایران، این ها بود نکات عمده سمت گیری سیاسی مادر آن دوران.

جنبش ملی آذربایجان و کردستان

س: از جمله مهم‌ترین وقایع آن دوران، نهضت ملی در آذربایجان و کردستان بود.

اگر ممکن است در این باره توضیح دهید!

رفیق کیانوری: اوضاع پس از جنگ دوم جهانی شرایط بفرنج و تازه‌ای برای ایران از مدت‌ها پیش نوید می‌داد. علتش هم خیلی واضح است: ایران به‌علت وضعیت استراتژیک سیاسی و اقتصادی‌اش شاید بفرنج‌ترین و حساس‌ترین نقطه برخورد بزرگ‌ترین سیاست‌های جهانی بوده و تا امروز هم این موقعیت را حفظ کرده است. مسلم بود که بعد از جنگ در ایران درگیری سختی برای تسلط دوباره از طرف امپریالیسم آغاز خواهد شد. امپریالیسم با تمام قوا می‌کوشید موقعیت قبل از جنگ را در ایران دوباره به‌چنگ آورد و این پایگاه را دو مرتبه صددرصد در چنگال خودش حفظ کند، بخصوص به‌علت وجود نفت در ایران. در آن دوران ایران بزرگ‌ترین منبع کشف شده نفت بود (نفت عربستان سعودی هنوز کشف نشده بود). به این جهت می‌توان گفت که توجه به ایران از حالا هم بیشتر بود.

برای حزب توده ایران و دیگر آزادی‌خواهان ایران مسلم بود که بعد از جنگ یک نبرد سخت، یک حمله خونین از طرف امپریالیسم علیه آن دستاوردهای دمکراتیک که در دوران جنگ در ایران به‌دست آمده بود، شروع خواهد شد. به همین علت هم آزادی‌خواهان ایران به این فکر افتادند که مواضع خودشان را در ایران مستحکم‌تر کنند. در مجموعه این چارچوب، جنبش که در آذربایجان و کردستان نیرومندتر بود، به‌طرف این مسأله رفت که پایگاه‌های مطمئن‌تری برای آزادی و دمکراسی در ایران تأمین کند و این پایگاه‌ها را برای مبارزه و کمک به مبارزه آزادی‌خواهان و ملی در سرتاسر ایران حفظ کند. به همین جهت است که در آذربایجان و کردستان برای پایان دادن به محرومیت‌های ملی، که یک عامل تجهیزکننده نیروهای خلق بودم مبارزه برای ایجاد پایگاه‌های مستحکم دمکراتیک شروع شد. حزب توده ایران از خواست‌های خلق‌های آذربایجان و کردستان برای از بین بردن محرومیت‌های ملی پشتیبانی می‌کرد. سازمان حزب در آذربایجان به این جنبش نوین پیوست و در

حقیقت هسته اصلی آن را به وجود آورد و کوشش کرد در مدت کوتاهی که تا پایان جنگ باقی مانده بود و حمله اساسی امپریالیسم شروع نشده بود مواضعی در کردستان و آذربایجان به وجود بیاورد. در همین شرایط بود که این امکان پیدا شد که حزب توده ایران به عنوان یک نیروی سیاسی بسیار با اهمیت و نیرومند وارد ترکیب دولت شود، دولتی که حل مشکلات مجموعه سیاست ایران را جزء برنامه عمل خودش گذاشته بود: دولت قوام. شرکت حزب در دولت قوام نشانه‌ای بود از قدرت حزب، از نفوذ حزب، از نفوذ مجموعه جنبش دمکراتیک سراسر ایران و از یک گرایش به اتحاد در میان طیف وسیعی از نیروهای ملی و دمکراتیک در ایران. همزمان با شرکت حزب در کابینه قوام یک جبهه مؤتلفه‌ای به وجود آمد که در آن حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان و حزب ایران (از طرف حزب ایران آقای اللهیار صالح و دوستانش شرکت داشتند) و حزب جنگل (که یک حزب دمکرات ملی در گیلان بود) شرکت داشتند.

هدف این ائتلاف عبارت بود از تقویت موضع دمکراتیک حکومت خلق در آذربایجان و کردستان و کوشش برای تعمیم اصلاحات دمکراتیک انجام شده در آذربایجان و کردستان به سراسر ایران. در چنین شرایطی در دولت قوام، هم حزب توده ایران و هم حزب ایران نماینده داشت. البته بعداً تاریخ نشان داد که قوام السلطنه به عنوان یک عنصر سرسپرده امپریالیسم آمریکا نقشه خائنانه‌ای در جهت سیاست خودش داشته است و با این نقشه تلاش می‌کرد نیروهای دمکراتیک را اغفال نموده و آن‌ها را مشغول کرده تا برای اجرای حمله اساسی امپریالیسم و ارتجاع ایران برای از بین بردن پایگاه‌های دمکراتیک در سراسر ایران فرصت پیدا کند. بعداً بررسی تاریخ حزب به این مسأله باید توجه بیشتری بکنیم که در این شرایط آیا برای نیروهای دمکراتیک مقدر بوده است که دست قوام را بخوانند یا نه؟ و آیا شرکت‌ها در کابینه قوام عمل درستی بوده است یا نه؟ این البته بحثی است که هنوز باز است. ما در تحلیل‌های رسمی سابق حزب این شرکت را مورد تأیید قرار دادیم و درست دانستیم، ولی همیشه می‌شود در مبنای اطلاعات و پیدانمودن اسناد جدید به تاریخ برخورد واقع‌بینانه‌تری کرد.

بهر حال، جنبش دمکراتیک در سراسر ایران شکل گسترده‌ای پیدا کرد. به همین علت امپریالیسم به شدت به وحشت افتاد و با استفاده از اینکه ارتش سرخ مطابق قراردادی که داشت ایران را تخلیه کرد، حمله گسترده خودش را علیه آذربایجان و کردستان شروع کرد و چون تناسب نیروها در آن تاریخ چه در سطح جهانی و چه در صحنه داخلی هنوز به طور چشم گیری به نفع نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی بود و نیروهای دمکراتیک هنوز در آذربایجان نتوانسته بودند منسجم شده و تشکیلات خود را قوی کنند، نیروهای مقاومت خودشان را به وجود بیاورند و رهبری خودشان را در مجموعه جریان تثبیت کنند، با شکست روبه‌رو شدند و نشمن موفق شد به جنبش ضربه کاری وارد آورد که این ضربه با یک قتل عام بسیار فجیع در آذربایجان و کردستان انجام گرفت. گرداننده نظامی این حمله ارتجاعی جنایت آمیز شاه و رزم آرا و گرداننده سیاسی آن قوام السلطنه بود. شکست جنبش آذربایجان در وضعیت بین المللی خاصی صورت گرفت. در آن سالها وضع بسیار دشواری از لحاظ بین المللی وجود داشت. درست است که جنگ با پیروزی ارتش سرخ و با کمک ائتلاف ضد هیتلری ضربه مهلکی بر امپریالیسم وارد آورد، ولی واقعیت این است که در آخر جنگ وضع خاصی پیدا شد. اتحاد شوروی ۲۵ میلیون گشته داده بود و قسمت اعظم کشور به خصوص در نواحی صنعتی غرب - به کلی نابود شده بود، اقتصادش به کلی خرد شده بود و علاوه بر آن کشورهای جدیدی که در شرق اروپا نظام سرمایه داری را درهم شکسته بودند، کشورهایی بودند که تازه با یک مشکلات عظیم دوران بعد از جنگ، دوران بعد از تحول روبه‌رو بودند.

درست در این هنگام امپریالیسم آمریکا به بمب اتمی دست یافت و جهان با یک تغییر کمی تناسب نیروی قابل توجهی به سود امپریالیسم روبه‌رو گردید. تا زمانی که اتحاد شوروی موفق شد بمب اتمی را در مدت بسیار کوتاهی کشف کند، امپریالیسم آمریکا به تاخت و تاز عجیبی در دنیا دست زد. فقط در ایران نبود که جنبش آذربایجان را سرکوب کرد، در یونان نیز جنبش عظیم مسلحانه خلقی توسط ارتش انگلیس و آمریکا سرکوب شد و در بسیاری از نقاط دیگر دنیا به همین گونه عمل کرد. یعنی در نتیجه تغییر تناسب

قوای جهانی پس از جنگ که پتانسیل نظامی و اقتصادی و صنعتی نیرومندی به سود امپریالیسم ایجاد شده بود، امپریالیسم دست به تهاجم بزرگی زد.

اقداماتی که در آن دوران کوتاه یک ساله فرقه دمکرات در آذربایجان و حزب دمکرات در کردستان انجام دادند، هنوز هم به عنوان یک موفقیت بزرگ تاریخی برای مردم آذربایجان و کردستان مطرح است. هم از لحاظ پایان دادن به محرومیت‌های ملی خلق‌های آذربایجان و کردستان، هم از لحاظ اصلاحات دمکراتیک برای عموم جامعه.

س: نقش حزب توده ایران در آندوران چه بود؟

رفیق کیانوری: نقش حزب توده ایران در آن دوران به طور کلی عبارت بود از مبارزه برای تحکیم مواضع ضد امپریالیستی و دمکراسی در ایران. ما تمام هدفمان عبارت بود از توسعه مبارزه ضد امپریالیستی برای کوتاه کردن نفوذ امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم تازه نفس آمریکا و تأمین دمکراسی به منظور تجهیز مردم برای تغییرات بنیادی در جامعه. در این دوران چندساله، از آغاز فعالیت یعنی از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۵ که با سقوط قدرت خلقی در آذربایجان و کردستان ضربه نخست به حزب توده ایران و جنبش دمکراتیک ایران وارد آمد، در این فاصله حزب یگانه نیروی متشکل خلقی مبارز راه استقلال، آزادی و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان ایران بود. شعار حزب متحد کردن کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران مرفی در داخل حزب بود و هدف حزب عبارت بود از ایجاد تغییرات بنیادی برای یک سمت‌گیری مرفی در داخل کشور ایران. البته باید بگویم که حزب ما در این دوران بسیار جوان بود، کادرهای ما بسیار جوان بودند، سابقه و تجربه سیاسی نداشتند، مبارزه در ایران به علت بفرنجی و حساس بودن وضع بین‌المللی بسیار دشوار بود.

دشمنان ما، امپریالیسم انگلستان و امپریالیسم تازه نفس آمریکا و ارتجاع ایران دارای تجربه فوق‌العاده زیاد تاریخی در مبارزه علیه آزادی و دمکراسی بودند. حزب جوان توده‌ای مادرینجا و آنجا به طور اجتناب‌ناپذیری نواقص و اشتباهاتی در کارش بوده است. ولی اگر بخواهیم خدمات

حزب توده ایران را در این دوران با کمبودها و نقائص مقایسه کنیم می بینیم که اصلاً قابل مقایسه نیست. یک حزب جوان بی تجربه در یک جو فوق العاده بغرنج و مشکل سیاسی، یکه و تنها (گروه های دیگر سیاسی یا اصلاً وجود نداشتند یا گروه هایی مثل حزب ایران بود که تنها در بعضی گام ها با ما همراهی می کردند) در پیکار عظیمی با امپریالیسم و ارتجاع ایران دوران بسیار دشواری را می گذرانیم. حتی در زمانی که در قدرت دولتی بودیم در همه جا رفقای ما را می گرفتند، می زدند، می کشتند، کلوب های ما را آتش می زدند. حتی در شمال - در ناحیه ای که ارتش سرخ حضور داشت - ارتجاع به کمک ژاندارم ها، قداره بندها و تفنگ به دست هایش به مراکز کارگران و مراکز حزب توده ایران هجوم می برد، چه رسد به جنوب، در نواحی ای که انگلستان حاکم بود. ولی علی رغم تمام این دشواری ها، حزب ما از خط اساسی اش، از شعار اساسی اش یعنی مبارزه برای استقلال، دموکراسی و تغییر بنیادی شرایط زندگی زحمتکشان روگردان نبود و با از خود گذشتگی از این خواست ها دفاع می کرد.

عامل شرکت نفت، سردمدار انحصار در مراکز نفتی!

س: رفیق! اگر امکان دارد در مورد یوسف افتخاری، مواضع و فعالیت های وی در آن زمان توضیحی بدهید.

رفیق کیانوری: در دوران اولیه فعالیت حزب توده ایران دو جریان دیگر در جنبش دموکراتیک و کارگری وجود داشت. یک جریان ساخته دست امپریالیسم و شرکت نفت که عبارت بود از جریان یوسف افتخاری. یک جریان هم که در آخرین تحلیل باز وابسته به امپریالیسم بود یعنی کروژو - کیست ها که سردمدار آن نورو امامی بود که اصولاً خودش فرد ناشایستی بود ولی یک عده افراد ساده و صادق را گول زده بود. این ها چپ نماها و چپ گرایانی بودند که به نظر من پدر چپ نماها و چپ گرایان کنونی ما هستند. شیوه هایی که یوسف افتخاری به کار می برد شیوه پروو گاسیون و تحریک بود، شیوه هایی که امروزه «سازمان انقلابی» به کار می برد. شیوه هایی در جهت نفاق افکنی، در جهت تفرقه طبقة کارگر. شعارهای خیلی

چپ تروتسکیستی داشت، از مواضع تروتسکیسم دفاع می‌کرد و بویژه جهت اصلی حمله‌اش نیز اتحاد شوروی بود. در عمل نیز به امپریالیسم آلمان کمک می‌کرد. یعنی در دوران جنگ، دورانی که همه بدجهه ضد هیتلری یاری می‌رساندند، این‌ها سعی می‌کردند در کارخانجات، راه آهن، صنعت نفت و .. اعتصاب و کم کاری به وجود بیاورند و تلاشی را که در مجموع طبقه کارگر ایران برای تسهیل جبهه جنگ علیه فاشیسم آلمان به کار می‌برد خنثی کنند.

همین حالا می‌بینیم در شرایطی که می‌بایستی همه واحدهای صنعتی ایران علیه دسایس آمریکا و برای تجهیز اقتصاد ایران به کار بیفتند، گروهک‌های مائوئیستی کوشش می‌کنند در کارخانجات اعتصاب راه بیندازند، با وجود این که خوب می‌دانند که نتیجه اعتصاب در یک کارخانه، خوابیدن کارها در بسیاری از رشته‌های دیگر است و در نتیجه در آنجاها بیکاری توسعه پیدا می‌کند. از آن طرف دیگر فریاد می‌زنند که مبارزه با بیکاری! این سیاست عین همان سیاست خرابکارانه گروههای وابسته به یوسف افتخاری در آن سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۵ است. یوسف افتخاری بعداً معلوم شد که عامل شرکت نفت است و با امپریالیست‌ها سروکار داشته و تروتسکیسم او معلوم شد که از کجا آب می‌خورد. به نظر ما گردانندگان همین جریانات نئو مائوئیستی، جریانات «سازمان انقلابی»، تروتسکیست‌ها و غیره صرف نظر از این که عناصر آن می‌توانند عناصر فریب خورده و با شرفی باشند، ولی سیاست آن‌ها و آن کسانی که این جریانات را می‌گردانند از همان قماش هستند، از قماش یوسف افتخاری.

س: از کروژوکیست‌ها و پیروان نورو امامی نام بردید! آنان که بودند وجه مواضعی داشتند؟

رفیق کیانوری: گروه‌های «کروژوکی» گروه‌هایی چپ‌گرا بودند، تشخیص درستی از وضع جامعه ایران، جهت عمده مبارزه در آن لحظه، از این که چطور می‌شود جبهه وسیعی از تمام نیروها برای رسیدن به مبرم‌ترین، عمده ترین هدفی که در مقابل مجموعه جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی قرار گرفته است، به وجود آورد، نداشتند.

به این جهت شعارهای انتزاعی، تخیلی و شعارهایی که به هیچوجه با شعارهای مشخص روز تطبیق نمی‌کرد، می‌دادند. عین وضع گروه‌های مختلف چریکی ما را داشتند که الان بدیگ طیف عجیبی تقسیم شده‌اند. از سازمان چریک‌های فدایی، گروه اشرف دهقانی، راه فدایی، خط چهار و خط‌های جدیدی که مسلماً پیدا خواهد شد. این‌ها همه‌اشان در یک چیز مشترک هستند و آن ارزیابی نادرست از وضع سیاسی و اجتماعی، از حرکت جامعه در لحظه کنونی و از پیدا کردن حلقه اساسی جنبش که مهم‌ترین اصل برخورد صحیح دیالکتیکی است. آنان در تشخیص اشتباه این مسائل همه باهم همگون هستند. البته اخیراً - در عین ناپی‌گیری و ضعف عناصر واقع بینانه‌ای در سیاست خود سازمان چریک‌های فدایی خلق پیدا شده. ما امیدواریم که بهترین نیروها و عناصر جنبش چریکی باتجربه شخصی خودشان قدم به قدم در جهت شناخت واقع بینانه مجموعه جنبش و پیدا کردن آن حلقه اساسی در مبارزه گام‌هایی به پیش بردارند و موفق باشند. ما از هر گونه کمک به آن‌ها خوداری نمی‌کنیم.

انشعاب گروه خلیل ملکی

س: رفیق! بعد از شکست جنبش آذربایجان چه دشواری‌هایی در برابر حزب و جنبش قرار داشت؟

رفیق کیانوری: بعد از شکست جنبش آذربایجان شرایط به کلی تازه‌ای در جامعه ایران و برای حزب توده ایران پیدا شد. بدنیروهای دمکراتیک در ایران ضربه سخت و خردکننده‌ای وارد آمد. ارتجاع فوق‌العاده سفاک و خونخواری مسلط شد. حزب توده ایران، مبارز راه استقلال و آزادی ایران یکه و تنها ماند. همه ملیون آن را ترك کردند و شروع کردند به از پشت خنجر زدن و بهشکلی از اشکال با رژیم کنار آمدند و خودشان را از زیر ضربه بیرون کشیدند.

حزب ما در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته بود. بدین ترتیب که ما از خارج و داخل مورد حمله شدید ارتجاع و ارتداد قرار گرفته بودیم. طبیعی است بعد از هر شکست، ارتداد هم پیدا می‌شود. سؤال هم پیدا

می‌شود. افرادی برایشان مسئله روشن نیست، انتظاراتی که داشتند برآورده نشده است، سرشان به‌سنگ خورده و راه عقب‌نشینی و کنار رفتن و بیرون کشیدن خودشان را از زیر ضربه می‌جویند. یعنی گرایش‌های منفی‌زیادی در جنبش پیدا می‌شود. این ویژگی جنبش ما و انقلاب ما نبوده. تمام جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان پس از ناکامی و شکست دچار همه این بیماری‌های گوناگون می‌شوند. در عین حال که ارتجاع آن‌ها را سرکوب می‌کند، افراد و رفیقان نیمه‌راه، مرتدان، فراری‌ها، آنهایی که می‌خواهند گلیم خودشان را زود از آب بکشند و از این ضربه چیزی به آن‌ها نخورد، این‌ها هم همزمان با ارتجاع از داخل شروع می‌کنند به‌متلاشی کردن جنبش.

گروه روشنفکران مرتدی که به‌امید جاه و مقام به‌حزب توده ایران آمده بودند، در زیر رهبری خلیل ملکی (یکی از کسانی که در گروه ۵۳ نفر نیز بود و در آن دوره دارای مشخصات و خصوصیات قابل‌احترامی بود ولی بعداً به‌کلی از آن هدف‌های اولیه انقلابی منحرف شده و به‌یک آدم بورژوا مبدل شده و هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ بین‌المللی به‌کلی منحرف و مرتد شده بود) در داخل حزب سربلند کردند و با تمام قوا سعی کردند که حزب را نیز منحرف کنند. تحت فشار این گروه بود که حزب بعد از جریان شکست آذربایجان یک اعلامیه تسلیم‌طلبانه داد که بلافاصله رهبری حزب آن را تصحیح کرد. تحت فشار این گروه خیلی کوشش می‌شد حزب توده ایران را از آن سمت‌گیری انترناسیونالیستی منحرف سازند و بویژه گرایش به‌طرف یک سازش با امپریالیسم انگلستان را این گروه در حزب ترویج می‌کرد. بعداً این گروه رفت و با عناصر کاملاً شناخته شده امپریالیسم مثل مظفر بقایی همکاری کرد و حزب زحمتکشان را به‌وجود آورد. اسناد دقیقی در دست است که این حزب با نظر و پول سفارت آمریکا به‌وجود آمده است. این گروه شروع به‌خرابکاری در داخل حزب توده ایران کرد و عده‌ای از روشنفکران را دچار سرگیجه کرد. اما هسته و نیروی سالم پرولتاریایی حزب قوی‌تر از آن بود که این گروه‌ها بتوانند حزب را منحرف سازند و خیلی زود این‌ها ماهیت ضد انقلابی، خرابکارانه و مرتدشان را نشان دادند. حزب تصمیم گرفت این گروه را

اخراج کند و آن‌ها وقتی تصمیم رهبری حزب را فهمیدند اعلامیه انشعاب از حزب را داده و منشعب شدند. یکی از پیروزی‌های حزب ما محکوم و منکوب کردن این انشعاب است.

حزب زحمتکشان بقایی با نظر و پول سفارت آمریکا و با همکاری گروه خلیل ملکی به‌وجود آمد

نیروی انشعابی خیلی زود کتش خودش را از دست داد. نه‌تنها افراد دیگر به آن نپیوستند بلکه افراد باشرقی که گول خورده‌بودند خیلی زود شروع کردند به مراجعت به حزب و حزب هم آن‌ها را با آغوش باز پذیرفت. ولی آن گروه مرتد به‌رهبری خلیل ملکی و انورخامنه‌ای - که بعداً همکار آشکار پلیس شهربانی درآمد و افراد مرتد دیگری مثل آل‌احمد به‌فعالیت خصمانه خود نسبت به حزب توده ایران ادامه دادند و هنوز هم باقیمانده‌های آن‌ها در همان راه تلاش دشمنانه نسبت به حزب توده ایران را دنبال می‌کنند.

برای این که به‌ماهیت اولیه این گروه که همکار مظفر بقایی بود پی ببرید، يك سند تاریخی هست که نشان می‌دهد حزب زحمتکشان مظفر بقایی و خلیل ملکی چگونه به‌وجود آمد و هدف هسته اولیه‌اش چه بوده است. این سند ساخته ما نیست بلکه اعتراف یکی از مؤلفین خود این آقایان است. احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره و یکی از ۱۸ نفر مؤسس جبهه ملی در کتابی که نوشته با تمام روشنی و دقت، با تاریخ و ذکر جزئیات جریان پیدایش حزب زحمتکشان خلیل ملکی و مظفر بقایی را شرح داده است. (به‌کلشه‌های صفحات ۲۵ و ۲۱ و ۲۲ نگاه کنید!)

تیراندازی به شاه و غیر قانونی اعلام کردن حزب

س: جریان سوء قصد به‌شاه مخلوع و توطئه «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران از طرف رژیم گذشته چگونه بود؟

رفیق کیانوری: البته من اسمش را سوء قصد نمی‌گذارم چون این يك حسن قصدی بوده‌است. ولی خوب، شبهه‌ای بوده است که ما نظریات معینی نسبت

در کتاب تاریخچه جبهه ملی نوشته «احمد ملکی» مدیر روزنامه ستاره ویکی از بنیان‌گذاران و عضو مؤسس جبهه ملی چنین می‌خوانیم:

بر واضح است که طرح این مذاکرات خصوصاً در محفل آمریکاییها که چندان دلخوشی از رفتار کمونیستها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتی سرمایه‌تقدی خویش را از کف میدهند بسیار مؤثر و دلنشین است و حالاً که تازه فهمیده‌اند جبهه ملی نه تنها کمونیست نیست بلکه شدیداً با آنها سرمبارزه را دارد استماع راه علاج کار و پیشنهادات مربوط بدان امر بسیار مورد علاقه‌شان قرار گرفته و موضوعی بکروتازه می‌باشد و خصوصاً وقتی

میهمانی چلو کباب حصارک به اینجا ختم شد که شخص دکتر بقائی با اعوان و انصارش مطالعاتی برای تشکیل حزب نموده و با کمک سازمان جوانان نظارت بر انتخابات جمعیت سیاسی تشکیل داده و جمعیت خود را پس از تشکیل وابسته بجبهه ملی معرفی نماید.

بروش کار جبهه آشنا شده و هم از خواسته‌های ملت ایران مسبوق کردند. بهر حال این جلسات مرتباً ادامه داشت و پس از پایان میهمانی آقای ویلز یک شب در هفته هم منزل آقای دیشرواقع در خیابان پهلوی و شبی هم خانه آقای دکتر گرنی واقع در خیابان شاهرضا رفته و پس از شام مذاکرات سیاسی بیان می‌آمد و چون فصل تابستان و هوا نسبتاً گرم بود نوبت آقایان مکی و دکتر بقائی هم در باغ صبا میهمانی داده شد و آقای میراشرافی بانهایت میل بنا بر تقاضای آقای دکتر فاطمی باغ خود را با اختیار دوستان گذاشته بودند.

هدف جبهه ملی و غلت مخالفت آن با دولت‌ها داده شد و چون در عمل بنسبست عدم آشنایی آقایان مزبور با زبانهای فرانسه و فارسی اشکالاتی پیش آمد نمود قرار شد برای جلسه بعد از آقای دکتر گرنی اتاشه فرهنگی سفارت امریکا که بزبان فارسی آشنایی کامل دارند نیز دعوت شده و توضیحات بیشتری بوسیله مشارالیه برای استحضار آقایان ویلز و دیشر داده شود .

شب مهود فراسید و علاوه بر آقایان مزبور آقای دکتر گرنی نیز در ضیافت باغ صبا حضور یافته و توضیحات همگی را بانهایت محبت برای آقایان ویلز و دیشر ترجمه نمودند و تقریباً مطالب و هدف کمیسیون سیاسی و مطبوعات جبهه ملی بر آنان روشن شد و همان شب این مطلب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون‌های دوستانه هفته ای یکبار ادامه یافته ولی هر شب در منزل یک نفر باشد و بهمین مناسبت جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند . خانم ویلز که فرانسه تقریباً زبان مادری ایشان میباشد کار ترجمه دکتر گرنی را تسهیل نموده و بزبان فرانسه بسیاری از محاورات بعمل می‌آید و همچنین آقای دیشر هم چون اصلاً از اروپائیان قسمت شرقی و ایشان هم فرانسه خوب میدانستند بیشتر موجبات پیشرفت صحبت گردید و آقای دکتر بقائی راحت‌تر و بدون واسطه مطالب را پرسیده و با توضیح میدادند و البته بتدریج مذاکرات سیاسی بطور اعم جریان یافته از وضع تشریح اهداف جبهه ملی بصورت مذاکره در اطراف مسائل سیاسی روز و سیاست داخلی و خارجی و نفت و مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای ملی تغییر یافته بود و چون در آن هنگام آقای دکتر بقائی سازمان جوانان ناظر در امر انتخابات را اداره میکردند همان‌اوان فکر تشکیل یک حزب قوی بنام زحمتکشان با کمات آقای خلیل ملکی تهریزی که اعضای فعال و مؤثر حزب سابق توده بوده و بعداً بعنوان انشعاییون حزب مزبور را ترک نموده و علناً با آنان مبارزه مینمود برای آقای دکتر بقائی ایجاد شد و شروع به پی‌ریزی حزب کرده و شب و روز فعالیت نموده و باین جهت در جلسات گاهی دیرتر حاضر میشدند ولی خودشان توضیح میدادند که فعالیت زیاد حزبی باعث تأخیر گردیده است !!

آقای مکی هم توضیح مینمودند که بایستی آمریکا سیاست خود را با سیاست انگلیس در ایران مخلوط نکند و چون سیاست انگلیس در ایران بیشتر جنبه مداخله در امور را دارد و از دولتها و حتی وزیران کابینه علناً حمایت مینمایند بایستی این امر مورد قبول سیاست آمریکا قرار گیرد و جبهه ملی مخصوصاً این جلسات را تشکیل میدهد که این امر روشن شود و اجلاس این چند نفر آقایان باشما بدستور جبهه ملی نیست بلکه برای توضیح مطالب است که هم آقایان

پذیرائی های افراد کمیسیون سیاسی و تبلیغات جبهه ملی از افراد مؤثر سیاست خارجی (امریکا و انگلیس) تقریباً صورت يك جلسه دوستانه هفتگی را بخود گرفته بود و در اثر همین رفت و آمدها بود که توهم اینکه جبهه ملی کمونیست و یا طرفدار حزب توده است بکلی از دماغ خارجیان که در آن وقت بسیار مؤثر در دستگاههای دولتی بودند خارج گردید و تبلیغات حکومت رزم آرا را خصوصاً که جبهه ملی را دست نشانده توده ایها قلمداد مینمود نقش بر آب ساخت .

نباید فراموش کرد که در همان ایام برخی از اعضای حزب توده که از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران از دستگاههای توده ای اخراج شده بودند مانند خلیل ملکی تبریزی - حسین خطیبی - حسین ملک - خامنه - سروش و دیوشلی و چند تن دیگر اطراف دکتر بقائی را در روزنامه شاهد احاطه کرده و چون بمناسبت مبارزه شدید شاهد با حکومت رزم آراء این روزنامه در میان مردم شهرتی یافته و آقایان مکی و حائری زاده در آن ایام چند روزی تکفروشی و توزیع روزنامه شاهد را عهده دار بودند افراد شکست خورده از حزب توده بعنوان مختلف در هیئت تحریریه شاهد رسوخ یافته و تحت عنوان روزنامه های عطار و صفیر و غیره بجای شاهد منتشر گردیده و بقلم آنان مقالاتی در آن جراید و همچنین شاهد منتشر میگردد و چون دستگاه حکومت رزم آراء میدانستند که دکتر بقائی بهیچوجه سابقه روزنامه نگاری نداشته ولی شاهد و جراید دیگری بجای آن مرتب منتشر میشود اشخاصی را که از حزب توده اخراج شده بودند همکار بقائی معرفی کرده و بهمین مناسبت جبهه ملی راهم وابسته به حزب توده و کمونیستها بغلط و دروغ معرفی میکردند و تماس افراد جبهه ملی با آمریکائیا و انگلیس هائی مانند مستر پایمن - کلنل پای بوس و مستر فیلیپ پرایس این شائبه و توهم را بکلی از بین برد و همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقائی را جلب کرد و از توجه امریکائیا نیز به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابله تبلیغات شدید کمونیستها و توده ایها حد اکثر استفاده را نموده و بتدریج از همان اوان دست بسکار تأسیس حزب و ایجاد شعبه آن در شهرستانها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو و تا این اواخر در دستگاه مصدق السلطنه استخدام چویدار و چاقو کش گردیدند و بدیهی است مبارزه های مسلحانه زحمتکشان با احزاب مخالف حکومت مصدق السلطنه در جلوی بهارستان و نقاط دیگر از همان تاریخ

بدآن داریم.

مسئله «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران با جریان تیراندازی پشاه به هیچ وجه در ارتباط مستقیم با هم قرار نداشت. «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران جریانی بود که از ماه‌ها پیش ارتجاع ایران در ارتباط با تجدید قرارداد نفت جنوب تدارک دیده بود. ما ماه‌ها قبل از بهمن (شاید آبان یا آذر) در روزنامه‌های حزب به‌طور خیلی روشن این توطئه را افشاء کردیم که یک چنین نقشه‌ای تهیه شده است و مقدمات آن را حاضر کرده‌اند. در واقع در زمان حکومت هژیر نقشه‌ای بود که حزب توده ایران را غیر قانونی اعلام کنند.

تیراندازی پشاه فقط بهانه‌ای برای تسریع کاری که آنها می‌خواستند انجام دهند بود. علت آن هم این بود که در آن زمان مسئله تجدید قرارداد نفت مطرح بود و حزب توده ایران به‌عنوان یگانه سازمان سیاسی متشکل و با نفوذ علیه این قرارداد موضع‌گیری کرده بود و تبلیغات آن هم خیلی مؤثر بود. در آن زمان در نبرد علیه توطئه تجدید قرارداد تقریباً تنها ما بودیم که به‌مبارزه سیاسی گسترده‌ای دست زده بودیم. رژیم شاه و دارو دست‌هاش و نمایندگان امپریالیسم انگلیس که تمام دستگاه حاکمه ایران را در اختیار داشتند، خوب می‌دانستند که اگر حزب توده ایران علنی باشد و بتواند از امکانات مبارزه علنی استفاده کند تصویب چنین قراردادی خیلی دشوار خواهد بود و بدین دلیل تصمیم گرفتند که حزب توده ایران را غیر علنی کرده و سرکوب کنند. این بخشی از یک نقشه طویل‌مدت در جهت استیلاي مطلق امپریالیسم بر ایران بود که از جریان آذربایجان شروع شد و به کودتای ۲۸ مرداد ختم گردید.

این یک پروسه تاریخی کاملی بود و به این ترتیب بین این دو جریان هیچ گونه ارتباطی نمی‌بینیم جز این که ارتجاع توانست بهانه‌گیری کند و این بهانه را مبنا قرار دهد. به همین دلیل هم در محکمه رهبران حزب توده ایران هیچ گونه دلیلی درباره ارتباط بین «غیر قانونی» کردن حزب و تیراندازی پشاه نتوانستند بیاورند، با تمام کوششی که کردند و با یک سلسله ادعاهای به کلی بی‌معنی که اصلاً هیچکدام از آنها به حزب توده ایران وارد نبود، حکم محکومیت ما را صادر کردند.

فرار رهبری حزب توده ایران از زندان قصر

س: بعد از جریان تیراندازی به شاه چگونه دستگیر شدید و اگر ممکن است درباره فرار تاریخی کمیته مرکزی حزب توده ایران از زندان توضیح دهید!

رفیق کیانوری: دستگیری ما البته ساده بود. همه ما از میتینگ که در روز ۱۵ بهمن، روز شهیدان، روز مرگ دکتر ارانی، در سر قبر دکتر ارانی داشتیم بدون اطلاع از واقعه به تهران بازگشتیم و شنیدیم که به طرف شاه تیراندازی شده و چون خیلی ساده می دانستیم که این واقعه اصلاً به ما مربوط نیست، اکثر رفقای رهبری حزب خیلی عادی به خانه هایمان رفتیم. نصف شب آمدند و ما را گرفتار کردند. بعضی از رفقا که آن شب خانه نبودند توانستند جان سالم به در ببرند. حتی دکتر جودت را روز بعد که می رفت دانشکده درسش را بدهد توقیف کردند (که وی اصلاً این خبر را نشنیده و از آن اطلاع نداشت)، به این ترتیب ما را توقیف کردند و بعد یک محاکمه مسخره ای درست کردند. در آن محاکمه واقعاً این ما بودیم که دادستان بودیم و ادعای نامه علیه رژیم صادر کردیم (خواندن جریان این محکمه امروزه جالب است). ما در آن محکمه تمام وابستگی رژیم را به شرکت نفت جنوب روشن کردیم و به طور خیلی قاطع گفتیم که این محکمه ای است که شرکت نفت جنوب علیه مبارزان راستین و برای استیلا بر اقتصاد و تمام زندگی اجتماعی ما راه انداخته است. محاکمه و دفاعیات ما در برخی از روزنامه های بزرگ تهران چاپ می شد و خیلی به حیثیت و اعتبار و نفوذ حزب ما افزوده شد.

به این ترتیب ما بازداشت و بعد محاکمه شدیم و بعد هم به زندان رفتیم. پس از این که مدتی در زندان قصر بودیم ما را به زندان های جنوب تبعید کردند. به سه قسمت تقسیم کردند، قسمتی را به یزد، قسمتی را به زندان بندرعباس و قسمتی را به زندان شیراز فرستادند.

سپس در نتیجه مبارزه خانوادگی زندانیان سیاسی در تهران و مبارزه سازمان مخفی ما که با تبلیغات خودش تمام جنایات دستگاه رافاش می کرد و در سایه رشد مبارزه ضد شرکت نفت جنوب در مجموع، یعنی مبارزه نیروهای ملی، مجبور شدند ما را به تهران برگردانند. یعنی از تبعید

دو مرتبه به زندان قصر برگردانده. تمام زندانیان سیاسی از تمام زندان‌های ایران در زندان قصر جمع شدند.

در همین دوران از طرف سازمان حزبی ما - که در خارج از زندان به‌طور مخفی فعالیت می‌کرد - با کمک رفقای سازمان افسری يك نقشه فوق‌العاده ظریفی برای فرار ما کشیده شد که در نوع خودش يك حادثه بسیار جالبی در تمام جنبش خلقی، توده‌ای و ضد امپریالیستی جهان است. جریان واقعه از این‌قرار بود:

طی يك دوران طولانی رفقای ما تلاش کردند و توانستند دو تن از رفقای سازمان افسری حزب را که یکی مرحوم ستوان قبادی و دیگری ستوان محمدزاده بود به زندان بفرستند. بعد کوشش کردند که این‌ها افسران کشیک خارج و داخل (دو افسر کشیک به‌طور مجزا در داخل و خارج زندان وجود داشتند) شوند و سپس سعی کردند که کشیک این‌دو در يك شب معینی با هم بیفتند. باید گفت که در تنظیم این عملیات در واقع ظرافت جواهرسازی وجود داشت.

در شب معینی که این‌دو با هم کشیک داشتند، گروهی از رفقای افسر ما لباس سربازی پوشیدند، با يك کامیون و يك نامه از رئیس ستاد (که درست شده بود) به زندان قصر آمدند که زندانیان را تحویل بگیرند. ما ده نفر بودیم، ۹ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب که در زندان بودند، به اضافه رفیق روزبه ما را از زندانبان اول که در زندان بود و زندانبان دوم که در خارج بود تحویل گرفتند و خود افسران زندان هم با ما سوار کامیون شدند. کامیونی که به شکل کامیون ارتشی درست شده بود رفقای ما حتی اسلحه هم نداشتند. ما گفته بودیم که با اسلحه نیابند برای اینکه اگر اتفاقی بیفتد مسئولیت سنگینی برایشان نباشد. بدین ترتیب با این ظرافت ما را تحویل گرفتند.

رفقای زندان که از جریان اطلاع نداشتند خیلی برآشفته شدند (چون به هیچ کس نگفته بودیم که چنین جریانی هست و فقط يك نفر که بعد از ما مسئول زندان بود می‌دانست که این حادثه چیست و می‌بایست بعد از این که ما رفتیم و مطمئن شد که مسئله تمام شده است، رفقا را در زندان آرام کند.) و فحش می‌دادند. ما در موقع رفتن به آن‌ها گفتیم که اشکالی

ندارد و حتماً ما را دو مرتبه به تبعید می‌برند. چون بردن ما به تبعید سابقه داشت و باراول هم که ما را تبعید کردند شب آمدند و ما را گرفتند و به جنوب برای تبعید بردند. بدین ترتیب مافرار کردیم و مخفی شدیم و دوران چندین ساله مبارزه مخفی ما در تهران شروع شد.

این شاهکار بیرون آوردن ما از زندان بود. نظیر این، يك نمونه دیگر در پرتغال روی داد که همین رفیق «کونیال» دبیرکل حزب کمونیست پرتغال و يك عده از اعضای کمیته مرکزی این حزب را رفقای افسر کمونیست پرتغالی توانستند، چند سال بعد از ما، از زندان فراری دهند. آن‌ها هم به همین شکل از زندان فرار کردند و به کار مخفی پرداختند.

ما، جنبش ملی شدن نفت و مصدق

س: یکی از مسائلی که مخالفان حزب فراوان پیش می‌کشند، موضع حزب توده ایران در قبال جنبش ملی شدن نفت است. اگر ممکن است راجع به آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: در مورد این مسئله در نشریات مختلف (روزنامه مردم، مجله دنیا و نشریات دیگرمان) به قدر کافی توضیح دادیم و بسیار بحث کردیم.

واقعیت این است که حزب ما اولین حزبی بود که مسئله مبارزه آشتی ناپذیر علیه شرکت نفت جنوب را به میزان وسیع مطرح کرده بود. شرکت نفت جنوب را به عنوان يك شرکت غاصب، شرکتی که بایستی از آن خلع ید شود و حاکمیت ایران بر نفت جنوب استقرار پیدا کند، مطرح کرده بود و سال‌ها هم در این راه جنگید. همانطور که گفتیم اصلاً دلیل «غیر قانونی» اعلام کردن حزب توده ایران مبارزه ما علیه شرکت نفت بود و دفاعیات ما بهترین شاهد این مسئله است که ما مسئله «غیر قانونی» کردن حزب توده ایران را فقط توطئه انگلیس‌ها برای تصاحب مجدد و «قانونی» کردن تصاحب خودشان بر نفت می‌دانستیم و محکومیت ما هم بر همین اساس بود.

پس در مبارزه علیه شرکت نفت اصلاً مسأله‌ای برای ما مطرح نبود.

مسأله‌ای که مطرح بود شناخت ما از جبهه ملی و شخص دکتر مصدق بود. در اینجا باید بگویم که ما در عین این که این مسئله را به‌درستی شناختیم، مسئله‌ای که امروزه همه ملت ایران می‌دانند، یعنی مسئله توطئه آمریکا برای تسلط بر منابع نفت ایران و بر تمام جامعه ایران، ولی در جریان افشای این توطئه، در شناخت شخصیت‌های سیاسی‌ای که در آن دوره در جریان مبارزه سیاسی بودند اشتباه کردیم. اشتباه ما این بود که شخص دکتر مصدق و آن جریان سالمی را که پیرامون دکتر مصدق بود و برای استقلال ملی ایران در زمینه اقتصادی برای بیرون کشیدن نفت ایران از تسلط امپریالیست‌ها مبارزه می‌کرد با بخش دیگری از کسانی که در آن روز در صحنه سیاسی علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند، در جبهه ملی بودند ولی وابسته به آمریکا بودند قاطی کردیم و اشتباه کردیم.

واقعیت این است که وقتی جبهه ملی تشکیل شد معجونی بود از عناصر ملی، دکتر مصدق و هفت، هشت نفر از هواداران «خط» او و هشت یانه نفر کسانی که مطلقاً وابسته به امپریالیسم آمریکا بودند، امثال بقایی، مکی، حائری‌زاده، ملکی (مدیر روزنامه ستاره) و دیگران که این‌ها همه بعداً جزء همکاران کودتای ۲۸ مرداد از آب درآمدند. در میان آن‌ها کسانی بودند که وقتی مصدق صریحاً در مقابل تلاش آمریکا برای تسلط مشترک با انگلستان بر نفت ما موضع‌گیری کرد، شروع به مبارزه علیه مصدق کردند. ما ارتباطات این‌ها را به‌خوبی می‌دانستیم. در کتاب ملکی (مدیر روزنامه ستاره که خود او از مؤسسين جبهه ملی بود) به‌نام تاریخچه جبهه ملی به‌طور روشن توضیح داده شده است که چگونه این گروه از جبهه ملی از همان ابتدای تشکیل جبهه ملی با سفارت آمریکا در تماس بودند و با اعضای سفارت آمریکا جلسات هفتگی داشتند و به‌چشم‌شکلی سیاست خودشان را علیه شرکت نفت تنظیم می‌کردند و چطور آمریکا این‌ها را در مبارزه علیه شرکت نفت تشویق می‌کرد. علت این مسئله روشن است:

در آن تاریخ یعنی سال ۱۳۳۵، آن وقتی که مسئله نفت ایران مطرح بود، همانطور که گفتم، هنوز نفت عربستان با این حجمی که الان دارد کشف نشده بود، آمریکا برای دوران بعد از جنگ خواستار نفت بود. منابع عظیم نفت در خاورمیانه در دست انگلیس‌ها بود. نفت ایران، نفت عراق،

نفت بحرین و کویت و ... صد درصد دست انگلیس‌ها بود که از آن سهم ناچیزی به آمریکایی‌ها داده بودند.

آمریکایی‌ها با تمام قوا به انگلیس‌ها فشار می‌آوردند که ما را از این نمد بزرگ که نفت ایران است باید کلاهی بدهی. ابتدا انگلیس‌ها که هنوز قدر قدرت دنیا بودند به واگذاری بخشی از منابع غارتشان به آمریکا حاضر نمی‌شدند. امپراطوری انگلیس می‌خواست نفت ایران را به کمک دولت ایران و دستگاه حاکمه ایران که تماماً دست‌نشانده انگلیس و عمال آن بود، در اختیار خویش نگه‌دارد و به آمریکا باج ندهد. در همین رابطه آمریکایی‌ها به انگلستان فشار می‌آوردند تا سهمی بگیرند. ما این مسایل را می‌دیدیم و درست هم دیدیم.

بالاخره در کودتای ۲۸ مرداد این نمایشانه پیاده شد. یعنی بالاخره آمریکا موفق شد که ۴۰ درصد نفت ایران را به وسیله پنج شرکت آمریکایی غصب کند.

تمام پیشنهاد آمریکا هم در زمان مصدق همین بود که، بیایید یک کنسرسیوم آمریکایی - انگلیسی درست کنیم و حالا شما می‌خواهید انگلیس‌ها نباشند، خیلی خوب ما می‌آییم، ما که آدم‌های خوبی هستیم و باهمدیگر شریکی اینجا را اداره می‌کنیم!

نتیجه کودتای ۲۸ مرداد این بود که ۴۰ درصد نفت ایران را آمریکا گرفت، ۱۴ درصد نفت ایران را کمپانی شل که آن‌هم مال انگلیس‌هاست گرفت، ۴۰ درصد آن‌هم در دست «بریتیش پترولیوم» باقی ماند. به این ترتیب ۵۴ درصد در دست انگلستان ماند، ۴۰ درصد در دست آمریکا، ۶ درصد هم به فرانسه بابت حق‌السکوت دادند.

همان‌طور که گفتیم، ما از همان ابتدا از روابط گروه مهمی از جبهه ملی با سفارت آمریکا اطلاع داشتیم یعنی همین مسایلی که ملکی - مدیر روزنامه ستاره - بعد از ۲۸ مرداد در کتاب خودش که تاریخچه جبهه ملی است با صراحت نوشته است. البته ملکی در این کتاب می‌خواسته ارادت و وابستگی سابق خودش را به آمریکایی‌ها مستدل و روشن کند و بگوید «آقا ما از قدیم نوکر شما بودیم، دیگر حالا خیال نکنید ما نیستیم»!

ما تمام این مسائل را می‌دانستیم و چون می‌دیدیم دکتر مصدق نه تنها

علیه این‌ها هیچ کاری نمی‌کند بلکه با اینها متحد است و این‌ها نیرویی هستند که پشت او هستند، اشتباه ما این بود که خیال کردیم دکتر مصدق هم با آن‌ها یکی است و این هم‌ه‌اش یک جریان است. در آن وقت رهبری حزب، نتوانست تشخیص دهد که علاوه بر وابستگان به آمریکا یک گرایش دیگری هم وجود دارد و آن نیروهای ملی هستند که واقعا خواستار پایان دادن به حاکمیت استعماری و حاکمیت سلطه جویانه شرکت نفت انگلیس بر ایران هستند. درک این مسئله مدتی طول کشید. البته برخورد به این مسئله در داخل رهبری حزب یکسان نبود. اگر آن چندماه اول ما همه در زندان همین عقیده را داشتیم ولی به محض خروج و فرار ما از زندان و بخصوص بعد از آغاز حکومت دکتر مصدق بین ما، در رهبری حزب توده ایران اختلاف پیدا شد و بین اکثریت رهبری و کادرهای حزبی نیز اختلاف جدی پیدا شد. عده زیادی از کادرهای حزبی سیاست رهبری حزب که مصدق را عامل سیاست آمریکا معرفی می‌کرد نمی‌پذیرفتند. در رهبری حزب هم بین یک اقلیت کوچکی و اکثریت اختلاف نظر پیدا شد. این مسئله در پلنوم چهارم روشن شده که در تهران و در مهاجرت غده‌ای از رفقا بودند که از همان آغاز حکومت دکتر مصدق وی را به عنوان یک عنصر ملی می‌شناختند و معتقد بودند که مبارزه‌اش یک مبارزه ملی است و باید از آن پشتیبانی کرد. ولی اکثریت رهبری حزب، تحت تأثیر قاسمی بود و او روی این پافشاری می‌کرد که مصدق عامل سیاست آمریکاست.

حزب توده ایران بزرگ‌ترین و جدی‌ترین پشتیبان مصدق بود

این مبارزه در داخل رهبری حزب مدتی طول کشید، تا در اواسط حکومت دکتر مصدق بالاخره آن نظر درست غلبه کرد و اکثریت هیئت اجراییه تصحیح سیاست حزب نسبت به حکومت دکتر مصدق را پذیرفتند. حوالی جریانات ۳۵ تیر سیاست حزب، تغییر کرد و از آن پس حزب ما خیلی قاطع از موضعگیری ضد امپریالیستی دکتر مصدق پشتیبانی کرد و واقعیت تاریخی این است که در دوران آخر حکومت دکتر مصدق تنها نیروی واقعی خلتی و توده‌ای که از وی پشتیبانی می‌کرد، نیروی توده‌ای،

نیروی حزب ما بود. چون در آن دوران در نتیجه اختلاف شدید بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، آن بخش روحانی مبارزه‌کننده علیه شرکت نفت جنوب، جدا شده بود و امثال بقایی و مکی و دیگران یعنی عمال سیاست آمریکا مبارزه ضد مصدق را با شدت تمام دامن می‌زدند، تا آنجایی که جنایت کارانی مثل بقایی در توطئه برای آماده کردن شرایط برای کودتای ۲۸ مرداد، بزرگ‌ترین مانعی که در مقابلشان بود، یعنی سر تیپ افشارطوس رئیس شهربانی مصدق، که عنصری وفادار به مصدق بود را دزدیدند و خفه کردند. آن‌ها که بعداً در جریانات مختلف، مبارزات خیلی شدید خیابانی علیه دکتر مصدق راه انداخته بودند، قیافه واقعی خودشان را به عنوان خائنین به جنبش ملی ما نشان دادند.

در تمام این دوران تنها حزب توده ایران بود که با تمام نیروی خویش از موضع گیری ضد امپریالیستی دکتر مصدق دفاع می‌کرد. درست است که ما یک موقعی علیه مصدق موضع گیری نادرستی داشتیم ولی این دوره، دوره کوتاهی بود، دوره طولانی‌ای نبود و در آن بخش عمده مبارزه قاطع مصدق علیه امپریالیسم، ما بزرگ‌ترین و جدی‌ترین پشتیبان مصدق بودیم. نظیر امروز که اگر نگاه کنیم واقعیت این است که حزب توده ایران پی‌گیرترین سازمان و نیروی سیاسی است که از «خط» امام بدون تزلزل پشتیبانی می‌کند و بسیاری از گروه‌هایی که خودشان را طرفدار خط امام می‌دانند، الان به اشکال مختلفه، از این سمت و آن سمت می‌کوشند که خط امام را تا آنجایی که ممکن است منحرف کنند و عوامل و عناصری را وارد خط امام کنند که نه تنها با آن تجانس ندارد، بلکه تضاد دارد. کوشش می‌کنند خط امام را از سمت گیری روشن ضد امپریالیستی، ضد آمریکایی و خلقی، به ضد کمونیستی، ضد چپ، ضد توده‌ای، ضد کشورهای سوسیالیستی بکشانند و خودشان هم ادعای کنند که طرفدار خط امام هستند. نمونه امیر انتظام‌ها و امیرانتظام‌هایی که هنوز پشت میله‌های زندان نرفته‌اند از این قبیل هستند.

در دوران مصدق هم به همین شکل بود. عده‌ای سنگ مصدق را به سینه می‌زدند ولی تمام کوشش‌شان برای نفاق‌افکنی بین نیروهای اصیل طرفدار مصدق بود.

فعالیت‌های شاخهٔ افسران عضو حزب تودهٔ ایران

س: در مورد پیدایش سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران، نقش آن و علل لورفتن آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: بهتر است نام «شاخه افسران عضو حزب تودهٔ ایران» را به کار ببریم؛ زیرا حزب تودهٔ ایران سازمان نظامی نداشت. از آغاز فعالیت حزب به موازات نمایندگان سایر قشرهای اجتماعی که به حزب ما می‌پیوستند و مانند سایر گروه‌های شغلی، عده‌ای از افسران نیز به طرف حزب تمایل پیدا کردند. در آغاز آنها به طور علنی به طرف حزب می‌آمدند و تقاضای عضویت می‌کردند، ولی هیأت حاکمهٔ ارتجاعی و امپریالیست‌ها به این مسأله حساسیت خاصی نشان می‌دادند و از همان آغاز این افسران را از شغل‌های حساس برکنار می‌کردند و خط و نشان می‌کشیدند و مورد تهدیدشان قرار می‌دادند. بدین دلیل ما تصمیم گرفتیم شاخهٔ افسران عضو حزب را به صورت یک شاخهٔ غیر علنی درآوریم.

در جریان قبل از جنبش ملی آذربایجان افسران عضو حزب تودهٔ ایران در جهت نشان دادن قیافهٔ واقعی ارتش شاهنشاهی، ارتشی که به تمام معنی در خدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار داشت و با این هدف تربیت می‌شد، فعالیت جدی کردند.

آنان هسته‌ها و نطفه‌های مقاومت در ارتش بودند و کوشش می‌کردند که افسران دیگر را با روحیهٔ ملی و روحیهٔ خلقی تربیت کنند و برای مقابله با سیاست هیئت حاکمه نسبت به ارتش، افسران را تجهیز کنند و مقاومت آن‌ها را سازمان دهند. در نتیجه این کار عدهٔ قابل توجهی از افسران خودشان را به حزب تودهٔ ایران شناساندند. اغلب این افسران از پلک‌ترین، تحصیل کرده‌ترین و برجسته‌ترین افسران ارتش شاهنشاهی بودند. تقریباً اکثر شاگرد اول‌های دوره‌های مختلف دانشکده افسری بعد از یک دوران معین عضو «شاخهٔ افسری حزب تودهٔ ایران» شدند. آنان به طور کلی افسران برجسته‌ای بودند، مانند خسرو روزبه و دیگران. این دو ویژگی، یعنی مقاومت آن‌ها در برابر اطاعت کورکورانهٔ ارتش و شخصیت برجسته‌ای که به هیچ وجه با آن نظام شاهنشاهی ارتش که افسران

فاسد را بالا می‌کشید، به آنان میدان می‌داد و دزد و نوکر و تملق‌گو و... بار می‌آورد، وفق نمی‌داد. این روحیه باعث شد که خیلی زود شناخته شوند. عده زیادی از این‌ها را قبل از جریانات آذربایجان توقیف کردند، به زندان انداختند و یا به نقاط مختلف تبعید کردند. گروهی از آنان در خراسان به یک عمل خودسرانه و بدون نظر حزب دست زدند و قیام کردند. از ابتدا معلوم بود که قیام آن‌ها - که نیروی بسیار کمی بودند - سرکوب خواهد شد و سرکوب هم شدند. عده‌ای از آنان کشته شدند و عده‌ای هم فرار کردند و به آذربایجان و نقاط دیگر رفتند. در نتیجه این واقعه گروه‌هایی از افسران توده‌ای دیگر نمی‌توانستند در ارتش باقی بمانند و پس از شروع مبارزه در آذربایجان این گروه‌ها به جنبش آذربایجان پیوستند و در سازمان نظامی آذربایجان انقلابی به مبارزه پرداختند. عده‌ای هم به کردستان رفتند و از آنجا شروع به مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم کردند. در سال‌های بعد از جنبش آذربایجان شاخه افسران حزب توده ایران شروع به رشد کرد. تجربه‌های گذشته به ما یاد می‌داد که رفقای افسر باید خیلی احتیاط را مراعات کنند و در خارج از حزب تظاهر به توده‌ای بودن و مبارزه علیه رژیم نکنند. البته این را همیشه نمی‌توانستند مراعات کنند، زیرا گاهی احساساتشان بر منطقشان غلبه می‌کرد. عده‌ای از آنان نیز کم و بیش شناخته شده بودند. اکثر افسران توده‌ای به این دلایل از پست‌های حساس برکنار شدند. بسیاری از افسران توده‌ای در پست‌های حساس مانند دادستانی ارتشی و... قرار نداشتند. پس از «غیر علنی» شدن حزب توده ایران، ما مجبور شدیم تمام سازمان حزبی را مخفی کنیم. با وجود شرایط کار مخفی، حزب گسترش خیلی زیادی پیدا کرد. از آن جمله شاخه افسری حزب نیز گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. حزب در شرایط کار مخفی سعی می‌کرد که اینها بیشتر محفوظ بمانند. بدین ترتیب در دوران حکومت رزم‌آرا و بویژه در دوران حکومت مصدق، شاخه افسری حزب رشد نسبتاً زیادی پیدا کرد و تقریباً در ۲۸ مرداد ۳۲ - قبل از لو رفتن حدود ۵۰۰ نفر را دربر می‌گرفت. البته این ۵۰۰ نفر همه‌شان افسر نبودند و همه‌شان در پست‌های حساس قرار نداشتند. آماري که ما تهیه کرده‌ایم نشان می‌دهد که تا چه حد

این دروغ بزرگی که مخالفین حزب می‌گویند که گویا «حزب توده ایران در تهران ۶۰۰ افسر داشت و در ۲۸ مرداد هیچ کاری نکرد» خلاف واقعیت است.

در کتابی که به نام «شکنجه و تیرباران افسران مبارز» بیرون آمده، همه آماري را که در کتاب سیر کمونیسم در ایران و کتاب سیاه از انتشارات فرمانداری نظامی به چاپ رسیده، جمع کرده است. در این آمار نشان داده می‌شود که مجموع افرادی که در شاخه افسری حزب توده ایران توقیف شدند، در حدود ۴۲۹ نفر بودند و عده‌ای حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر را ما توانستیم نجات دهیم که به خارج مهاجرت کردند. در مجموع کمتر از ۵۰۰ نفر عضو شاخه افسری بودند. ولی از این ۵۰۰ نفر تقریباً ۸۳ نفرشان دانشجوی دانشکده افسری بودند، که از آنها ۳۶ نفرشان دانشجوی پزشکی بودند، ۵۲ نفر دانشجوی افسری هوایی داشتیم، ۲۷ نفر پزشک داشتیم، که اینها بیشتر در شغل‌های اداری کار می‌کردند، ۳۱ افسر ژاندارمری داشتیم که در تمام ایران پخش بودند، ۴۱ نفر مهندس فنی، ۱۷ نفر در مخابرات داشتیم، ۸۵ نفر افسر پیاده داشتیم، افسر سوار ۲۶ نفر، افسر توپخانه ۲۵ نفر و رسته هوایی ۳۲ نفر، که اینها هم در تمام ایران پخش بودند. فقط از این چهار دسته اخیر ما در تهران ۲۹ نفر افسر هوایی داشتیم، ۷ افسر توپخانه داشتیم، ۹ افسر سوار داشتیم و ۱۷ افسر پیاده. این تمام دارایی ما از لحاظ نیروی افسری در ۲۸ مرداد است. می‌بینیم که این به کلی غیر از آن قیافه‌ای است که دشمنان حزب نشان می‌دهند که گویا ۶۰۰ افسر صفی با تانک و توپ و ارتش منظمی در اختیار حزب توده ایران بوده است و چنین و چنان...

البته از لحاظ کیفی اکثریت این افسران وطن‌پرست و فوق‌العاده باگذشت، با ایمان و خوب بودند. عده‌ای از آنان هم بعداً ناپاب درآمدند که آن‌هم طبیعتاً در هر جریانی هست. بعد از هر شکست همیشه این پدیده ضعف و شکست روحی و شکست اخلاقی پیدا می‌شود. ولی اکثریت‌شان افرادی با شرف و میهن‌پرست بودند.

چگونه شاخهٔ افسری کشف شد

لو رفتن شاخهٔ افسری دو علت اساسی داشت: يك علتش ناشی از نقایصی بود که در مجموعهٔ سازمان حزبی ما وجود داشت، ناشی از بی تجربگی حزب ما در شناخت فاشیسم بود و این که وقتی فاشیسم روی کار آمد، چه جور عمل می‌کند. ما به سیستم حکومت‌های ارتجاعی و درجه سبب و ددمنش بودن آن کم بها می‌دادیم. تمام حزب به این مسأله کم بها می‌داد و این ناشی از جوانی و بی‌تجربگی حزب ما بود. مسألهٔ دیگر شناسایی خیلی زیاد هسته اولیه شاخه افسری در درون این شاخه بود. در دوران پس از سقوط مصدق، ما بالاخره نتوانستیم رفقای رهبری شاخه افسری را قانع کنیم که يك تجدید نظر جدی در سازماندهی شاخهٔ افسری بکنند تا آن شناسایی فوق‌العاده زیادی که در قبل وجود داشت، از بین برود. به این ترتیب بود که مثلاً یکی از افرادی که جزء گروه تشکیل دهندهٔ شاخه افسری بود و از ابتدا با خسرو روزه و سیامک کار می‌کرد، یعنی سروان عباسی، شناخته شده بود و بعلمت این که به عنوان توده‌ای شناخته شده بود، از ارتش اخراج شد. ولی شاخه افسری او را در ترکیب خودش نگه داشت. یعنی کسی که بعنوان توده‌ای شناخته شده بود و به این دلیل از ارتش اخراج شده بود، در مرکز يك سازمان صد درصد مخفی فعالیت می‌کرد. حتی در دوران پس از اخراجش، که دیگر يك آدم توده‌ای عادی بود، مقدار زیادی بر شناسائی‌اش اضافه شد. این بی‌احتیاطی باعث شد که وقتی شاخه افسری در يك جا ضربه خورد، یعنی سروان عباسی به طور تصادفی دستگیر شد و بعد در نتیجهٔ ضعف خیانت کرد، این ضربه با سرعت زیاد توانست تمام شاخه را به خطر بیندازد، این بود علت اول.

علت دوم این است که حتی پس از لو رفتن و گرفتار شدن عباسی رفقای شاخهٔ افسری به اندازه کافی به وخامت موضوع توجه نکردند و مخفی نشدند. در این زمینه باید بگویم که رهبری حزب به آنان گوشزدهای خیلی جدی کرد و در همان دوران کوتاه گرفتاری عباسی از آن‌ها خواست که مراکز خودشان را تغییر بدهند، آن افسرانی که در درجه اول در خطر هستند مخفی بشوند و سازمان را از زیر ضربهٔ احتمالی بیرون بیاورند.

ولی رفقا به دلیل آن که اعتمادشان به عباسی خیلی زیاد بود و تصویری کردند که عباسی ضعف نشان نخواهد داد و خیانت نخواهد کرد، کوتاهی کردند. البته رفقایى که شهید شدند، قهرمانان حزب ما هستند، ولی این اشتباه را کردند. این اشتباه بزرگ، یعنی اعتماد بیش از حد به افرادی که هنوز در شرایط تسلط شیوه‌های فاشیستی امتحان نداده بودند یکی از اشتباهات بزرگی است که همواره باید از آن درس گرفت و دیگر تکرارش نکرد. در نتیجه، خیانت عباسی از يك طرف و از طرف دیگر نقاط ضعفی که از لحاظ سازمانی، از لحاظ عدم رعایت شرایط کار مخفی در اوضاع و احوال تسلط اختناق سیاسی در سازمان وجود داشت، دست به دست هم دادند و موجب شدند که شاخهٔ افسری حزب توده ایران چنین ضربهٔ مخوفی را از ارتجاع بخورد. این ضربه برای مجموعهٔ زندگی حزب ما تأثیر تعیین کنندهٔ تاریخی داشت، زیرا شاخهٔ افسری حزب ما در حقیقت سیر نیرومندی بود برای حفظ حزب از تمام تشبثات و دسیسه‌هایی که ارتجاع و نیروهای انتظامی، پلیس، رکن ۲ و سازمان امنیت علیه حزب طرح می‌کردند و به‌موقع اجرا می‌گذاشتند. این سیر که از مقدار زیادی از این دسیسه‌ها می‌توانست مطلع شود و به‌موقع اطلاع دهد، تا ما بتوانیم در مقابل آن‌ها مقاومت کنیم، حزب را تجهیز کنیم، این سیر از میان رفت. حزب ما بدون پوشش در زیر ضربه‌های دشمن قرار گرفت. این ضربه‌ها خیلی خردکننده بود و تشکیلات حزب را در مدت یکسالی که بعد از لو رفتن شاخه افسری هنوز امکان فعالیت سیاسی بود، خیلی سخت مورد فشار قرارداد. ولی باوجود این حزب توانست حتی بعد از لو رفتن شاخه افسری، سازمان خودش را جمع و جور کند و حتی چاپخانهٔ جدیدی به‌وجود آورد و دومرتبه روزنامهٔ مردم را منتشر کند و موفقیت‌های تازه‌ای پیدا کند.

این موفقیت‌های تازه برای بار دوم بعد از ۲۸ مرداد، در زیر ضربه‌های خردکنندهٔ پلیس، و مقداری هم در اثر خیانت و ضعف عده‌ای از کادرهای حزبی که در مقابل شرایط جدید نتوانستند مقاومت کنند، به‌سرانجامی نرسید و سازمان یکپارچهٔ حزب تودهٔ ایران بعد از دستگیری رفیق خسرو روزبه تقریباً متلاشی شد.

فعالیت‌های حزب تودهٔ ایران پس از کشف شاخهٔ افسری

س: در مورد فعالیت‌های حزب، پس از لو رفتن شاخه افسری توضیح دهید!

رفیق کیانوری: لو رفتن شاخهٔ افسری حزب تودهٔ ایران ضربهٔ بسیار شدیدی برای ما بود، ولی پس از آن فعالیت حزب خاتمه پیدا نکرد. حتی پس از دستگیری بعضی افراد رهبری حزب و خیانت آن‌ها، مثل دکتر بهرامی و دکتر یزدی، حزب به کار خودش توانست تا حدودی ادامه دهد. ولی دیگر فعالیت حزب نمی‌توانست زیاد دامنه پیدا کند، زیرا عده بسیار زیادی از کادرهای حزبی گرفتار شده بودند. ضعف بخشی از اعضا و کادرها و افراد رهبری حزب و بویژه یزدی، بهرامی و شرمینی و خیانت عدهٔ دیگری که رسماً به‌سواک پیوستند مثل قریشی و نظایر آن‌ها، ضربهٔ روحی بسیار سختی به افراد حزبی زده بود. امکانات فنی و مادی حزب هم، چه از لحاظ وسائل نگهداری کادرهای مخفی و چه از لحاظ داشتن کادر کافی برای حفظ سازمان‌های بسیار محدود شد و در نتیجه سازمان ما از هم متلاشی شد. حزب بعد از لو رفتن شاخه افسری تقریباً یک سال و نیم به فعالیت خودش ادامه می‌داد. ابتدا نسبتاً روبه تحکیم و تثبیت رفتیم، ولی بعد که مسئلهٔ ضعف کادرهای حزبی و گرفتاری افرادی از رهبری و خیانت آن‌ها مطرح شد دیگر حزب نتوانست به‌طور جدی سازمان خودش را جمع و جور کند. آخرین ضربه هم به سازمان حزب با گرفتاری رفیق روزبه وارد آمد. و بعد از آن سازمان منسجم سابق از هم پاشیده شد و گروه‌های کوچکی در جاهای مختلف به فعالیت سیاسی ادامه دادند. بعضی از این گروه‌ها این دوران را کشان کشان طی کردند، بعضی به‌کلی در همان سال‌های اول از بین رفتند و متلاشی شدند. بعداً شبکه‌های حزب در یکی دوبار، دو مرتبه با موج جدیدی از نیروهای انقلابی که به‌طرف اندیشه‌ها و افکار حزب ما می‌آمدند، تجدید سازمان پیدا کردند.

فعالیت‌های حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

س: بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا چه سالی در ایران فعالیت داشتید و مهم‌ترین وقایعی که در این دوران برای شما رخ داد، چه بود؟ در آن دوران طولانی زندگی مخفی که طبعاً با نامالیماًت و دشواری‌هایی روبه‌رو بوده، چه احساسی داشتید؟

رفیق کیانوری: در آن قسمت دوم که من بحثی ندارم. برای این که کار انقلابی کار سپاه توده‌ای است. «نامالیماًت» ما نداشتیم. همه‌اش ملاپم بودا در تمام این مدت، در سخت‌ترین لحظات، که در کتاب چهره‌های درخشان گوشه‌ای از آن‌ها منعکس شده است، ما هیچ گاه روحیه شاد و خوشبینی خودمان را از دست ندادیم. برای انقلابیون «نامالیماًت» وجود ندارد، تنها شرایط عوض می‌شود، گاهی دشوارتر است، گاهی اوقات آسان‌تر می‌شود. انقلابی باید خودش را با هر شرایطی تطبیق دهد، چه در زندان باشد، چه زیر شکنجه باشد، چه در مهاجرت باشد، چه در شرایط کار مخفی باشد و چه در شرایط کار علنی. همه این‌ها اشکال مختلفه یک محتوی است که باید رعایت شود. اگر عمل یک فرد مبارز دارای محتوی انقلابی باشد، در تمام شرایط عملش یکسان باقی می‌ماند.

اما درباره دوران فعالیت‌ما بعد از ۲۸ مرداد:

تا تقریباً ۲ سال و نیم بعد از ۲۸ مرداد من هنوز در ایران بودم و به هیچ وجه هم آماده نبودم که از ایران بروم. در دفاعیات یزدی و بهرامی به دقت آمده که «ما طرفدار این بودیم که رهبری حزب از ایران خارج شود، ولی تنها کیانوری بود که موافق نبود و جداً ایستادگی می‌کرد که ما باید در اینجا باقی بمانیم.» من عقیده داشتم که رهبری باید تا آخر بماند. بعداً هم من به این علت از ایران خارج شدم (که بهرامی هم در دفاعیانش گفته است) که به دلیل اختلاف جدی که مدت‌ها بود در رهبری حزب وجود داشت، کمیته مرکزی ما در مهاجرت رفیق جودت و من را احضار کرد که برای شرکت در یک پلنوم برای رسیدگی به این مسائل برویم و برگردیم و قرار بود که حتماً به ایران بازگردیم.

پس از این که ما برای رسیدگی به این مسئله به خارج رفتیم، با دستگیری بقیه افراد کمیته مرکزی، شرایط در ایران دشوارتر شد و رفقاً

دیگر با بازگشت ما موافقت نکردند. من در اواخر سال ۱۳۳۴ ایران را ترك كردم و ماندنی شدم.

رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا به عنوان متخصصین نظامی به میان عشایر جنوب رفتند.

در این دوران ۲ سال و نیمه ما کار نسبتاً زیادی انجام دادیم. در دوران اول بعد از ۲۸ مرداد يك قوس صعودی در کار حزبی شروع شد. تشکیلات حزب شکل گرفت و توانست کار خودش را با شرایط جدید تطبیق بدهد. ما کوشش‌های زیادی برای تجهیز مقاومت مردم علیه رژیم کودتا کردیم. تلاش زیادی کردیم برای ارتباط‌گیری با سایر نیروها بخصوص جبهه ملی، با نیروهایی از عشایر جنوب ایران که خودشان راهوآدار مصدق اعلام می‌کردند. ولی متأسفانه جبهه ملی هیچ آمادگی برای شرکت در مبارزه جدی علیه رژیم شاه نشان نداد و تمام تلاش‌هایی که ما برای تجهیز این مقاومت کردیم به نتیجه نرسید. ابتدا آن‌ها به ما روی مساعد نشان دادند و ما حتی کسانی را فرستادیم بین عشایر جنوب. رفیق روزبه و سرهنگ چلیپا را به عنوان متخصصین نظامی فرستادیم برای عشایر جنوب که آماده بودند علیه رژیم شاه مبارزه کنند تا به آن‌ها از لحاظ رهبری نظامی کمک کنند.

در تهران ما تدارك تظاهرات وسیعی علیه رژیم دیده بودیم، ولی در آخرین لحظات جبهه ملی - که در آن زمان بخش‌علنی‌اش تحت رهبری دکتر معظمی قرار داشت - از همکاری و از شرکت در مبارزه سر باز زد و ما به‌تنهایی دیگر نمی‌توانستیم بدون اسم جبهه ملی نیروی کافی برای تظاهرات بسیج کنیم و چنین کاری فقط يك خودکشی سیاسی بود.

کوشش برای تشکیل پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال

در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که يك پایگاه مقاومت مسلحانه

در شمال ایران تدارك كنيم. اين كوشش ما نيز - آنطور كه بعدها معلوم شد در نتیجه خیانت یکی از کسانی که بعداً در زندان خیانت کرد، لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از این که بتوانیم دست به کار شویم، خنثی شد، در نتیجه موفق نشدیم. تداركات دیگری هم برای شروع يك مبارزه مسلحانه، که بتواند يك جنبش خلقی را به وجود بیاورد، کردیم. ولی همه این‌ها در دوران بعد از ۲۸ مرداد، در نتیجه آن رکودی که مجموعه جنبش را دربر گرفت، نتوانست عملی شود.

در سال‌های ۴۰ هم اقدامات دیگری برای ضربه وارد آوردن به رژیم شاه تدارك دیده شد.

كوشش‌های ما در سال‌های ۴۰ هم موفق نشد. تماس‌هایی که با افراد مؤثری از جبهه ملی، هواداران دکتر مصدق، با نیروهای مخالف شاه در سال‌های ۴۰ گرفتیم، بی‌نتیجه ماند. دوران سال‌های بعد از چهل، دوران تقریباً کامل رکود جنبش است، البته سال ۴۲ در ایران تظاهرات بزرگ ۱۵ خرداد به وجود آمد، ولی بعد از درهم کوبیده شدن آن تظاهرات، دوران رکود بزرگ با اقدامات عوام‌فریبانه شاه تحت عنوان اصلاحات و انقلاب «شاه و ملت» شروع شد. این دوران تا سال ۵۰ طول کشید. از آغاز سال ۵۰ است که جنبش دوباره شروع به رشد کرد و در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ با شتاب بی‌نظیری گسترش یافت.

اگر شما پیش‌بینی‌های حزب ما، از سال‌های ۵۲ - ۵۱ به بعد را، که در مقالات اصلی روزنامه، مجله، اسناد بعد از جریان شهریاری و شروع دوران جدید فعالیت حزب درج شده نگاه کنید، می‌بینید که ما چه پیش‌بینی‌های درستی نسبت به حوادثی که بعداً پیش آمد کردیم و همیشه مدتها قبل از این که حوادث روی بدهند، ما تقریباً توانسته‌ایم - با آن برداشت دقیق علمی که داشتیم - سیر حوادث را پیش‌بینی کنیم.

افسانه‌ی روگردانی روزبه از حزب افسانه‌ی بی‌پایه‌ای است

س: مخالفین حزب ادعا می‌کنند که رفیق شهید روزبه در اواخر از حزب جدا شده بود، ممکن است در این مورد توضیح دهید!

رفیق کیانوری: مخالفین حزب برای تضعیف حزب ما از هیچ

دروغی خودداری نمی‌کنند. بخصوص پس از موفقیت‌های اخیر حزب در دوران قبل و بعد از انقلاب، که به‌خاطر سیاست‌های واقع‌بینانه حزب ما بوده است، برای بی‌اثر کردن این موفقیت‌ها از هر لاطائلاتی استفاده می‌کنند.

آن‌ها تبلیغات فراوانی کردند تا ثابت کنند که دوفتر از شهدای ۱۶ آذر دانشکده فنی توده‌ای نبوده‌اند! یا این لاطائلات که گویا شاخه‌افسری حزب ما با حزب مناسبات خوبی نداشته است یا این که رفیق روزبه در اواخر از حزب جدا شده بود! البته برای ادعا کردن و دروغ گفتن همه چیز می‌توان گفت. مثلی است معروف که «دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد ممکن است اثرش بیشتر باشد». و این مثل مربوط به آن دورانی است که دروغ‌ها را نشود افشا کرد. من خیال می‌کنم کسانی که چنین ادعاهایی می‌کنند، باید مدارکی هم داشته باشند. آنان هیچ مدرکی ندارند. بر عکس مدارکی وجود دارد، نامه‌هایی است از روزبه که تا قبل از آخرین لحظه زندگیش به‌حزب نوشته و از همه بالاتر دفاعیات او هست. این دفاعیات را روزبه با تمام وجود خودش به‌عنوان یک ارثیه باقی گذاشته و این دفاعیات پیوند روزبه را - با گوشت و پوست و خون و هر سلول بدنش - به حزب توده ایران نشان می‌دهد. این که این یا آن رفیق در داخل خانواده حزبی این یا آن نظر را داشته باشد جزئی از زندگی دمکراتیک حزب ما است. مگر رهبری حزب توده ایران در تاریخ حزب همیشه در تمام مسائل اتفاق آرا داشته است؟ نه! در مسأله مصدق - در هنگام بزرگ‌ترین نبرد قبل از انقلاب ما، که دوران حکومت دکتر مصدق بود، اختلاف عمیقی در داخل حزب بین دو جناح وجود داشت و مبارزه این دو برداشت، این دو ارزیابی، این دوشیوه تفکر خیلی هم شدید بود. اختلاف نظر برای یک حزب زنده، در حال رشد و انقلابی طبیعی است. آیا لحظه‌های دشواری در دیگر احزاب بزرگ جهانی وجود داشته که اختلاف نظر بروز نکرده باشد؟ مگر شب انقلاب اکتبر بین کامنف و زینوویف با لنین اختلاف نظر وجود نداشت؟ اختلاف نظر آنقدر جدی بود که آن‌ها رفتند و نظر خودشان در مخالفت با انقلاب را اعلام کردند و لنین آن‌ها را از کنگره اخراج کرد. مگر بعد از لنین در داخل رهبری

حزب کمونیست اتحاد شوروی اختلاف نظرهای جدی پیدا نشد؟ مگر در داخل احزاب دیگر چنین پدیده‌هایی پیدا نشد؟ داشتن اختلاف نظر دلیل بر آن نیست که افراد از مواضع اصولی و وابستگی خودشان به یک جهان بینی، به یک طرز تفکر، به یک سازمان، به یک انضباط سازمانی دست بکشند. به این جهت است که افسانه روگردانی روزبه از حزب افسانه بی پایه‌ای است. تاریخ حزب ما این واقعیت را نشان می‌دهد که هر کس از حزب ما روگردان شد، به منجانب تاریخ پیوست؛ از یوسف افتخاری و خلیل ملکی گرفته تا فروتن و قاسمی و کشاورز و امثالهم، هر قدر هم شخصیت سیاسی برجسته‌ای بوده‌اند، زمانی که از خانواده‌شان، از مادر فکری‌شان جدا شدند، معمولاً به‌زباله‌دان تاریخ رفتند. به این جهت خیال می‌کنم هیچکس، هیچ شخصیتی از جدا شدن از حزب ما «سود شخصی» نمی‌برد، مگر این که برود به طرف یک سازش ننگین با امپریالیسم و ارتجاع.

ما الان می‌بینیم که گروه‌های دیگری هم که با حزب دشمنی می‌ورزند و به آن فحش می‌دهند، همه در حال تجزیه هستند و هیچ گروهی را ما نمی‌شناسیم که امروز در حال تجزیه نباشد، حتی گروه‌های وابسته به حاکمیت کنونی. تنها حزب ما است که در حال رشد موزون و طبیعی است و علتش هم این است که سیاستش درست است و این سیاست درست موجب تحکیم صفوف حزب و تقویت آن است، قوه جاذبه دارد. گروه‌های دیگر با وجود این که در آغاز دوره بعد از انقلاب از یک موضع سیاسی خیلی مساعدتری نسبت به حزب توده ایران شروع کردند، معدک الان در وضع بسیار نامساعدی هستند، مثل «سازمان چریک‌های فدایی خلق» که غیر از چند شاخه که از آن جدا شدند: گروه «اشرف دهقانی»، «راه فدائی»، «راه کارگر» و ... آنچه که باقی مانده نیز در درون خودش درگیر شدیدترین بحث ایدئولوژیک و سازمانی است و چندین خط هم در درون خود سازمان وجود دارد، علاوه بر این که شاخه‌هایش در نقاط مختلف کشور هر کدام سیاست مستقل خودشان را دارند. مثلاً شاخه کردستان سیاست خودش را دارد، شاخه کرمان سیاست خودش را دارد و ... یعنی هیچ گونه انسجام و انضباط ایدئولوژیک و تشکیلاتی در میانشان وجود ندارد. این‌ها ناشی از سیاست نادرست است و صحبت این ارزیابی‌نین رانشان

می‌دهد که اگر رهبری اشتباه کند انضباط در داخل حزب قابل‌نگهداشتن نیست. انضباط، سانترالیسم دمکراتیک، تنها در صورت درست بودن سیاست حزب می‌تواند زمینه عینی داشته باشد و گرنه تبدیل می‌شود به یک تحکم بدون زمینه عینی، بدون پایه، و در نتیجه به‌تزلزل خواهد انجامید.

انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی

س: اگر ممکن است در مورد انشعاب مائوئیست‌ها، فروتن و قاسمی، از حزب و علل آن توضیح دهید!

رفیق کیانوری: انشعاب مائوئیستی یک جریان وسیع‌تری از انشعاب فروتن و قاسمی بود و انشعاب این دو جزئی از آن بود. مائوئیسم، همانطور که امروز روشن شده، یک جریان انحرافی خطرناک و خصمانه‌ای علیه ایدئولوژی و دستاوردهای طبقه کارگر جهانی بوده است. مائوئیسم ایدئولوژی و جهان‌بینی سازش‌قشرهای متوسط و بینابینی است با سرمایه‌داری انحصاری علیه پرولتاریا. این ماهیت طبقاتی مائوئیسم است در دوران ما، مائوئیسم در جامعه ایران مثل همه جوامع دیگر دارای پایه طبقاتی بود و هست و خواهد بود. به همین دلیل پس از بروز مائوئیسم و وارد شدن آن به میدان سیاست در سطح جهانی در میان این اقشار نفوذ دامن‌داری پیدا کرد. بویژه در بین گروه‌های روشنفکری که در اروپای غربی تحصیل می‌کردند و عده زیادی از آن‌ها به‌حزب ما پیوسته بودند این ایدئولوژی زمینه طبقاتی مساعدی پیدا کرد. علتش هم این است که این گروه - بخصوص دانشجویانی که در اروپای غربی و آمریکا تحصیل می‌کردند - اکثراً به‌قشر مرفه جامعه ایران وابسته بودند و آمادگی پذیرش چنین گرایش‌های ضد پرولتری با قیافه «انقلابی» ضد سرمایه‌داری انحصاری برایشان وجود داشته است.

به این ترتیب مائوئیسم در آغاز در کشورهای مثل کشور ما و در کشورهای اروپای غربی شروع به‌سربازگیری در بین این قشر، یعنی دانشجویان مرفه کرد. تقریباً تمام گروه‌هایی هم که از احزاب، از جنبش‌های کمونیستی اروپای غربی به‌طرف مائوئیسم رفتند، از همین قشرها،

قشرهای مرفه بینابینی جامعه بودند. پیدایش افکار مائوئیستی ابتدا در رهبری حزب نبود. ابتدا در بین همین دانشجویان مقیم اروپای غربی بود و مرکزش هم ابتدا در انگلستان بود و در رأس آن نیکخواه و یارانش قرار داشتند. بعد هم هسته‌هایی در سایر کشورها پیدا شد. این‌ها به هم پیوستند و از داخل رهبری حزب هم یکی از وزده‌های قدیمی که اخراج و کنار گذاشته شده بود، یعنی کشاورز، با اینها شروع به همکاری کرد. او وسیله ارتباط این گروه‌های مائوئیستی را با چین برقرار کرد. اسناد این‌ها همه‌اش پیدا شده است. بعدها هم قاسمی و فروتن از مهاجرت در کشورهای سوسیالیستی به این نظریات انحرافی پیوستند و به‌میان آن‌ها رفتند. ولی یکی از ویژگی‌های این انحراف و انشعاب مائوئیستی این بود که از همان روز اول محکوم بود به انشعاب در انشعاب در انشعاب. امروز اگر ما حساب کنیم می‌بینیم که شاید بیست گروه مائوئیستی از این گروه اولیه که از شاخه‌های حزب ما در اروپای غربی انشعاب کرد انشعاب کرده‌اند. براساس انشعاب‌هایی که از کنفدراسیون اولیه شده، ۱۴ کنفدراسیون به وجود آمده که چندتا در آمریکا هستند، چندتا در آلمان غربی، فرانسه، انگلستان و... همه آنها ادعا می‌کنند که در راه طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، ولی هدف آن‌ها مثل هدف مائوئیست‌های پکن عبارت است از مبارزه با پرولتاریای جهانی، سازش با امپریالیسم برای از بین بردن سوسیالیسم. این است ماهیت همه این گروه‌هایی که از آن مائوئیست‌های اولیه منشعب شده‌اند. تنها گروهی که در آن چهارچوب اولیه خودش باقی مانده است همان «سازمان انقلابی» است که چون خیلی بدنام شده، اسم جدیدی روی خودش گذاشته: «حزب رنجبران». مامنتظر هستیم «حزب رنجبران» که از جمع شدن سدگروه به وجود آمده باز هم دچار انشعاب شود، چون این پدیده جمع شدن مائوئیسم و انحرافات خرده بورژوازی و طبقات بینابینی اصلی غیر طبیعی است، طبیعی فقط پدیده تفرقه است، ماهیت خرده بورژوازی یعنی تکروی: من یک دکان دارم باید اداره‌اش کنم، دستگاه و کارگاه دارم باید آن را اداره کنم، همه آن‌های دیگر رقیب من هستند. مبارزه سیاسی‌اش هم به همین شکل درمی‌آید. همه باهم رقیب هستند. در این گروه ائتلافی‌شان سابقاً ۱۲ سازمان

به هم پیوسته بودند که حالا هر کدامشان ساز خودشان را می‌زنند و مسلماً باز هم از هم جدا خواهند شد.

گروه اولیه مائوئیست‌ها تقسیم شد به «سازمان انقلابی» و «توفان» و بعد گروه «توفان» تقسیم شد به گروه توفان فروتن و گروه توفان قاسمی، که نام حزب دواشکوبه، «حزب کمونیست کارگران و دهقانان» را روی خودش گذاشته و بعد از این گروه هم انشعاب شد که این گروه انشعابی هم حتماً باز در حال تقسیم شدن است.

این گروه‌ها در جریان انشعاب بالاخره به اجزاء و ملکول‌هایی تقسیم خواهند شد که در فضای انقلاب ایران محو می‌گردند.

علل انشعاب مائوئیستی در جنبش جهانی کارگری

انشعاب مائوئیستی يك پدیده انحصاری در ایران نبود، يك پدیده جهانی بود. علل آن هم عبارت است از این:

تا اواخر جنگ جهانی دوم تنها نیروی متشکل عظیمی که علیه امپریالیسم در صحنه جهانی می‌جنگید عبارت بود از پرولتاریای پیروزمند در کشور اتحاد شوروی که قدرت دولتی را در دست داشت و بخش‌های کوچکی از پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان آن در کشورهای سرمایه‌داری و گروه‌های بسیار کوچکی در کشورهای «جهان سوم» که در مبارزه شرکت داشتند. مثلاً تمام مبارزه جنبش انقلابی چین تا اواخر جنگ منحصر به ناحیه‌ای بود که بیش از يك میلیون نفر از جمعیت چین را دربر نمی‌گرفت، یعنی يك پانصدم جامعه چین واقعا در مبارزه شرکت می‌کرد و مبارزه انقلابی در سایر قسمت‌های چین که تحت نفوذ «چیانکای چک» بود تقریباً از بین رفته بود. یعنی واقعیت این بود که مبارزه انقلابی در دنیا به‌طور بالفعل توسط پرولتاریای پیروزمند در کشور اتحاد شوروی و پیشاهنگ پرولتاریا در سایر کشورها که گروه کوچکی را به‌نسبت مجموع پرولتاریا تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت. به این ترتیب پرچم مبارزه علیه امپریالیسم، پرچم پرولتاریا بود. يك پرچم بیشتر نبود. جنگ هم این را تقویت کرد، یعنی در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی علیه فاشیسم

آلمان، که پیروزی تاریخی بزرگی است، جنبش انقلابی پرولتاریا شکست ناپذیری خود را نشان داد. در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم و آن ضربه‌ای که بر امپریالیسم وارد آمد قشرهای وسیعی که بالقوه نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی بودند، قشرهای بینابینی، خرده‌بورژوازی، صدها میلیون نفر ساکنین دهقانی روستاهای جهان به حرکت درآمدند. ولی در این حرکت اولیه تنها پرچم پیروزمند با اعتباری که در دنیا، در مبارزه علیه امپریالیسم، علیه سرمایه‌داری، علیه انحصارات وجود داشت، پرچم سرخ پرولتاریا بود، پرچم احزاب مارکسیستی - لنینیستی، پرچم پشاهنگ پرولتاریا بود.

این تغییرات که بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد دامنه بسیار وسیعی یافت. میلیاردها مردم در تمام مستعمرات به حرکت درآمدند. در تمام این جنبش‌های انقلابی بعد از جنگ دوم جهانی در ابتدا همه‌جا پرچم سوسیالیسم بود که در اهتزاز بود، همه دم از سوسیالیسم می‌زدند؛ زیرا یگانه ایدئولوژی پیروزمند، ایدئولوژی سوسیالیستی، ایدئولوژی مارکسیستی بود. به این ترتیب تمام این جنبش‌های اولیه بعد از جنگ زیر تأثیر و نفوذ جهان‌بینی مارکسیسم-لنینیسم و زیر پرچم پرولتاریا بود. ولی پایه طبقاتی این جنبش‌ها پایه پرولتاریایی نبود، پایه خرده‌بورژوازی بود. در چین ۸۵ الی ۸۵ درصد جمعیت دهقان بودند. اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در مستعمرات را دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روشنفکران خرده بورژوازی تشکیل می‌دادند. این جنبش عظیم خرده بورژوازی اقشار بینابینی به تدریج مهر خودش را بر جنبش‌ها زد، به تدریج ماهیت غیر پرولتاریایی خودش را نشان داد. به این ترتیب است که می‌بینیم در دوران بعد از این دوران اولیه، پدیده دوری از خط پرولتاریا شروع می‌شود. نخست این پدیده در یوگسلاوی رخ داد. بعد در چین، بعد در جنبش‌های آزادی‌بخش ملّی به صورت «سوسیالیسم عربی»، «سوسیالیسم آفریقایی» و غیره. همه اینها ناشی از واقعیت دنیای بعد از جنگ بودند که نیروی عظیم تازه‌ای بالفعل به مبارزه علیه امپریالیسم برخاسته. این نیرو در عین حال که دارای جنبه‌های ضد امپریالیستی است، دارای خصوصیات غیر پرولتاریائی و درموردی ضد

پرولتاریایی است.

ولی مبارزه علیه امپریالیسم جبراً باز گروه‌ها، بخش‌ها و هنگ‌های سرکش جنبش ضد امپریالیستی را به تدریج و با تجربه خودشان به طرف همکاری با آن جریان اصلی جنبش ضد امپریالیستی، که کشورهای سوسیالیستی هستند، می‌برد. علیرغم سرکشی این‌ها، شرایط عینی تحول تاریخ بالاخره راه را برای همه این گرایش‌های ضد امپریالیستی وابسته به قشرهای متوسط در جهت همکاری با بخش عمده جنبش ضد امپریالیستی جهانی، یعنی کشورهای سوسیالیستی و جنبش اصیل کارگری انقلابی کشورهای سرمایه‌داری هموار خواهد کرد.

این که امروز مامی بینیم در جنبش چریکی ایران، نطقه‌های تازه‌ای از شناخت در جهت نزدیکی به خط درست انقلابی پرولتاریایی ایران در حال رشد است و نمونه‌های قابل توجهی از آن در هفته‌های اخیر در نشریات چریکی دیده شده، این برای ما خود اثبات همین روندی است که فکر می‌کنیم روند آینده جوامعی مثل جامعه ما در دنیا است.

رخنه عباس شهریاری در سازمان حزب

س: اگر ممکن است در مورد رخنه پلیس-عباس شهریاری در سازمان حزب در سائهای ۴۵ توضیح دهید.

رفیق کیانوری: ببینید! این که پلیس در دوران اختناق و یا حتی در دوران عادی هم در داخل سازمان احزاب مترقی رخنه کند پدیده ویژه حزب ما یا ایران نیست، احزاب چه نه فقط مورد حمله پلیس هستند بلکه پلیس همواره می‌کوشد از دو راه، یکی از راه فرستادن عناصر خودش در داخل این سازمان‌ها و یکی از راه پیدا کردن نقطه‌های ضعف در داخل این سازمان‌ها، یعنی عناصر سست عنصر و وادار کردن آن‌ها به خیانت، برای خودش افرادی را پیدا کند. هدف این افراد این است که حداقل از جریانات درونی این سازمان‌ها به پلیس اطلاع دهند و این البته برای پلیس خیلی اهمیت دارد. در دوران مخفی، در دورانی که می‌خواهند حزبی را خرد کنند، در صورت لزوم ارتجاع کوشش می‌کند این گونه

عناصر را در حزب رسوخ دهد، به پست‌های حساس برساند و در لحظه‌های معین تاریخی سرنوشت این حزب را به‌طور تعیین کننده‌ای در جهت منافع طبقه سرمایه‌دار، مالک و طبقات حاکمه تغییر بدهد و منحرف کند.

ما از این نمونه‌ها در تاریخ احزاب دیگر جهان هم دیده‌ایم. در تاریخ حزب توده ایران هم رسوخ عباس شهریاری اولین نمونه نیست و احتمال دارد که باز هم چنین پدیده‌هایی پیدا شود، زیرا عناصر ضعیف و سست عنصر همیشه پیدا می‌شوند و تأثیر ایدئولوژی و جهان بینی ارتجاعی نیز همیشه ممکن است در یک نقطه ضعیفی تأثیر بگذارد و پلیس می‌تواند با وجود همه هشیاری که احزاب مترقی از خودشان نشان می‌دهند، عناصر ماسک‌دار خودش را از راهی وارد حزب کند. پدیده شهریاری هم یکی از همین پدیده‌هاست. ولی همان‌طور که گفتم اولین پدیده نبود، قبل از آن نمونه دیگری از رسوخ پلیس در حزب ما در نزدیکی دستگاه رهبری، یعنی دبیر اول آن زمان حزب، رفیق رادمنش وجود داشت و آن برادران حسین یزدی و فریدون یزدی پسرهای دکتر یزدی عضو سابق رهبری حزب بودند.

این دو - ظاهراً به توصیه پدرشان که با پلیس سازش کرد - از سال ۱۹۵۸ به خدمت ساواک پذیرفته شده بودند و تا سال ۱۹۶۰ که گرفتار شدند و افتاء و محاکمه شدند، خدمات خیلی زیادی بساواک کردند. بخصوص حسین یزدی که به دکتر رادمنش نزدیک بود، توانست به سازمان مخفی اولیه حزب ما که پس از متلاشی شدن سازمان حزبی، بعد از گرفتاری روزبه، تازه داشت جان می‌گرفت صدمات خیلی زیادی وارد آورد. بعد از آن شهریاری پیدا شد. اطلاعاتی که اکنون مادرباره شهریاری داریم متفاوت است. بعضی از این اطلاعات این‌طور حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد، در خدمت پلیس بوده و تمام دوران بعدیش هم برای پلیس خدمت می‌کرده. بعضی دلائل دیگر هم هست که شهریاری پس از آغاز دوران جدید فعالیت حزب، یعنی از سال ۱۳۴۱ به بعد به خدمت ساواک درمی‌آید.

همان‌طور که گفتم این پدیده در همه احزاب و سازمان‌ها پیدا می‌شود، فقط جای تأسف است که علی‌رغم سوء ظن جدی به شهریاری، از

طرف رفیق مسئول سازمان ایران مأموریت مهم سازماندهی در ایران که با سرنوشت تمام سازمان مخفی ما در ایران مربوط بود، به او واگذار می‌شود. پس از لو رفتن حسین یزدی، کمیسیونی مأمور رسیدگی به تمام سازمان مخفی حزب در ایران و مجاور ایران شد. در آن زمان شهریاری در عراق بود. این کمیسیون شهریاری را احضار کرد و چون درباره اش حرف‌هایی زده می‌شد، او را مورد سؤال و جواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فرد غیر قابل اعتماد است و باید از سازمان حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب شهریاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.

چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهریاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی، شهریاری را به کار گرفت و حتی به وی مسئولیت بالائری نیز داد و برای کار مخفی او را به همراه رفیق شهید حکمت‌جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد. حکمت‌جو و خاوری از همان آغاز ورود به ایران در چنگال ساواک قرار داشتند، منتهی خود آن‌ها هیچ اطلاعی نداشتند که ساواک از فعالیت آن‌ها اطلاع دارد. اطلاعاتی که ما پس از کشف خیانت شهریاری به دست آوردیم، نشان می‌دهد که لو رفتن حکمت‌جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و مهندس معصوم‌زاده (دونفر از کادرهای برجسته حزبی که برای کار مخفی به ایران فرستاده شدند) توسط شهریاری بوده است و خیانت‌های به مراتب وسیع‌تر دیگری...

ما البته از این پیشامد متأسفیم و مسئولیت سنگینی هم که از این بابت بر عهده رفیق رادمش بود، باعث شد که در پلنوم سیزدهم حزب تصمیم بر رسیدگی به این جریان گرفته شود و بعد از رفیق رادمش سلب مسئولیت شد. پس از آن دوران جدید فعالیت حزب از سال ۱۳۵۰ به بعد شروع می‌شود، که دوران جدید کار ما است.

چهار سال مبارزه خستگی ناپذیر «نوید»

س: رفیق! همانطور که می‌دانیم، در دوران اخیر فعالیت حزب نشریه نوید به عنوان تنها نشریه منظم اپوزیسیون توانست خدمات بسیار ارزنده‌ای به انقلاب بکند. اگر ممکن است در مورد پیدایش این نشریه و مسائلی که به وجود آوردن این نشریه را ضرور ساخته بود، توضیح دهید.

رفیق کیانوری: مسلم است که نشریه نوید یکی از دستاوردهای بسیار با اهمیت جنبش انقلابی ما در دوران آخر حکومت منفور پهلوی است. نوید تنها نشریه‌ای بود که در ایران توانست به‌طور سراسری پخش شود. نشریه‌ای بود که از مواضع بسیار درست انقلابی، در افشای ماهیت رژیم، در تجهیز افکار عمومی مردم برای هدف‌های درست انقلابی توانست نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا کند. و این یکی از افتخارات حزب ما است که تنها حزب ما موفق شد در سخت‌ترین و دشوارترین دوره تسلط حکومت اختناق آریامهری چنین نشریه‌ای را به وجود آورد و دوران طولانی تا لحظه پیروزی آن را حفظ کند و از گزند ضربه‌های پلیس محفوظ نگه دارد. این یک دستاورد بسیار قابل توجهی است.

نشریه «نوید» با تیراژ هفتصد نسخه شروع به کار کرد و آخرین شماره‌اش، قبل از پیروزی انقلاب با تیراژ ۲۴۵ هزار نسخه چاپ شد و در سراسر ایران پخش گردید. نشریه نوید محصول کار مشترک انقلابی‌های جوان ایران با رهبری مرکزی حزب در مهاجرت است. ولی مسلماً سهم عمده و تعیین کننده از آن رفقای است که در دشوارترین شرایط پلیسی این عزم را سخ را داشتند و توانایی و کارآیی از خودشان نشان دادند و علی‌رغم تسلط رژیم اهریمنی آریامهری ساواک چنین چیزی را به وجود آوردند.

چگونه «نوید» به وجود آمد

تاریخچه پیدایش نشریه نوید این است:
دو نفر از جوانانی که با رفیق شهید هوشنگ تیزابی نزدیک بودند،

دوست او بودند ولی از نظر افکار از او دور بودند، یعنی اگر تیزابی مواضع جدی حزبی داشت آن‌ها مواضع حزبی نداشتند و تا حدودی گرایش‌های مائوئیستی و چریکی داشتند، این‌ها در یک دوره معین، در برخورد با واقعیت جامعه، در عمیق‌تر شدن آگاهی تئوریک و سیاسی‌شان بالاخره راه درست را تشخیص دادند. تشخیص دادند که یگانه راه درست، همانطور که تیزابی پیدا کرده بود، راه حزب توده ایران، راه اصیل پرولتاریای انقلابی ایران و جهان است. آنان تصمیم گرفتند که راهی را که تیزابی با نشریه به‌سوی حزب آغاز کرده بود، ادامه دهند. به‌سوی حزب نشریه‌ای است فوق‌العاده با ارزش، که گرچه تنها چهار شماره آن بیرون آمد، ولی محتوی همین چهار شماره نشان می‌دهد که رفیق هوشنگ تیزابی یکی از برجسته‌ترین محصولات انقلاب ایران بوده است، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های مبارز انقلابی نوین ایران بوده است. این‌رفقا تصمیم گرفتند که راه او را ادامه دهند و با موفقیت ادامه دادند و توانستند این نشریه را در یک شرایط بسیار بسیار ابتدایی با یک دستگاه پلی‌کپی که خودشان درست کرده بودند، درخانه‌ای که از دو اتاق تشکیل می‌شد که یک خانواده، یک پدر و مادر و یک بچه در آن زندگی می‌کردند، یک اتاقش مرکز حزب بود و یک اتاقش مرکز زندگی این‌ها، شروع کنند. آنان با این امکانات فوق‌العاده محدود، کار را شروع کردند. در عین حال هم دوستان خودشان را تبلیغ می‌کردند، هم سازمان تشکیلاتی را توسعه می‌دادند و همه کار تبلیغاتی را روزبه‌روز توسعه می‌دادند. آنان این فعالیت‌ها را با برجستگی انجام دادند.

در پیام تبریکی که به‌مناسبت چهارمین سالگرد انتشار روزنامه نوید از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌این رفقا داده شد، آن ارجحی که شایسته آنان بود، نهاده شد. در این پیام چنین آمده است:

پیام شادباش

ازسوی هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌مناسبت
چهارمین سال انتشار نوید

رفقا و دوستان عزیز:

چهارسال پیش، هنگامی که هنوز اهریمن خون‌آشام نظام‌شاهشاهی

در میهن ما سنگینی می‌کرد، در شرایط مخوف ترور و اختناق دستگاه دوزخی ساواک، ندای انقلابی روزنامه نوید با اعلام وابستگی خودبه «حزب توده ایران»، حزب طبقه کارگر ایران برخاست و از آن تاریخ این روزنامه، که تدارک چاپ و پخش خود را به تلاش و از خودگذشتگی و ابتکار شایان آفرین اعضا، دوستان و هواداران جسور و فداکار حزب مرهون است، توانست به نوبه خود نقش بیدارساز، بسیج‌گر و افتخارآمیزی در تدارک و اجرای انقلاب بزرگ ملی و دموکراتیک مردم ایران ایفا کند.

دفاع از انقلاب و نوسازی کشور براساس استقلال و دموکراسی کماکان وظائف بزرگ و یغرنجی را در برابر روزنامه نوید قرار می‌دهد و ما اطمینان داریم که همه کارکنان روزنامه نوید، به‌عنوان یکی از سخنگویان جسور و آگاه زحمتکشان کشورمان، در آینده نیز این وظایف را مانند گذشته با سربلندی و هشیاری انقلابی ایفا خواهند کرد. ما چهارمین سال انتشار روزنامه نوید را که طی عمر کوتاه خویش محبوبیت و شهرت شایسته‌ای در نزد مردم انقلابی و قهرمان کشورما کسب کرده‌است، از صمیم قلب شادباش می‌گوییم و اطمینان داریم که این نشریه جای ارجمندی در تاریخ مطبوعات حزب و مطبوعات انقلابی میهن ما احراز خواهد کرد.

هیئت اجرائیه مرکزی حزب توده ایران

۲۶ بهمن ماه ۱۳۵۸

سازمان نوید به تدریج به سازمان اصلی تشکیلات مخفی ما در ایران بدل شد. در کنار سازمان نوید گروه‌های دیگری هم در ایران به وجود آمدند. ما در این دوران جدید فعالیت، در آستانه انقلاب تقریباً ۴۵ تا ۵۰ گروه کوچک، متوسط و بزرگ در ایران به وجود آورده بودیم که امروزه عدّه زیادی از فعالین جوان حزب ما اعضای این گروه‌های مخفی هستند. ولی در بین همه این گروه‌ها سازمان نوید از لحاظ تئوریک، سازمانی و گسترش سازمانی توانست مقام شامخ و برجسته‌ای را بیابد و در حقیقت به‌طور غیر مستقیم به‌همه این گروه‌ها و سازمان‌ها خوراک می‌رسانید. یعنی نوید به‌دست همه آن‌ها می‌رسید آن‌را تکثیر می‌کردند و اگر زیاد می‌رسید، خودشان پخش می‌کردند. البته در سراسر ایران نوید چندان آسان به‌دست نمی‌آمد، ولی به‌رحال به‌دست می‌آمد و به‌دست

خیلی‌ها می‌رسید، تا آنجا که بغض و کینه دشمنان ما را تحریک کرده بود. آنان با زدالت ناشی از این بغض شایع می‌کردند که گویا نوید را ساواک بیرون می‌دهد و این که «چطور حزب توده ایران موفق شده روزنامه‌ای با این محتوی و با این شکل و با این وسعت و نظم در ایران - علی‌رغم ساواک منتشر کند؟» یعنی بی‌عرضگی و بی‌لیاقتی خودشان را تعمیم می‌دادند و بدفحاشی علیه یگانه سازمانی که توانسته بودیم با موفقیت به وجود آوریم، می‌پرداختند. این افتخار در تاریخ جنبش انقلابی میهن ما برای سازمان نوید همیشه باقی خواهد ماند.

حزب توده ایران و مبارزه مسلحانه

س: رفیق! چه شرایطی باعث شده که حزب شعار «تدارک مبارزه مسلحانه» را مطرح کند؟

رفیق کیانوری: ببینید! امروز تقریباً همه آن‌هایی که می‌خواهند قضاوت درستی داشته باشند، نمی‌توانند منکر شوند که حزب توده ایران در تمام دوران ۳۸ سال زندگیش واقعاً موتور فکری مهمی برای جنبش انقلابی ما بوده است. ارزیابی‌های حزب ما، برداشت‌هایی که ما داشتیم، تحلیل‌هایی که از جامعه ایران، از نیروهای مختلف آن، از دشمنان و دوستان انقلاب ایران کرده‌ایم، همه در تاریخ ۳۸ ساله زندگی حزب ما درستی خود را نشان داده‌است. امروز که به گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در اکثر موارد - تقریباً همیشه - صحت این ارزیابی‌ها به‌ثبوت رسیده. مواردی که حزب ما دچار اشتباه شده - مثل ارزیابی از مصدق - استثنایی‌اند.

درباره مبارزه مسلحانه ما در داخل حزب بحث‌های زیادی داشتیم و نظریات مختلفی هم وجود داشت. این که در دی‌ماه ۵۷ ما دعوت قطعی به مبارزه مسلحانه کردیم، انتهای یک جریان طبقاتی است. ما از مدت‌ها پیش - منتها به‌اشکالی که فکر می‌کردیم عملی است - به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کردیم. اولین اعلامیه‌ای که برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم منتشر کردیم، پیامی است به‌سربازان ایرانی در ظفار.

در آن ما به ارتش پیام فرستادیم که مثلاً سرنیزه هایتان را، تفنگ هایتان را، مسلسل هایتان را برگردانید به طرف شاه و رژیم شاه. برای سرنگون کردن رژیمی که به ارتجاعی ترین رژیم منطقه و به ژاندارم منطقه بدل شده است. این تقریباً همزمان است با انتشار برنامه حزب که در آن مسئله سرنگونی رژیم مطلقه استبداد شاه، رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیک شاه به عنوان گام اول برای تغییرات اجتماعی عمیق در ایران مطرح شده. خوب! این پیام را ما به سربازان و افسران در ظفار دادیم که محتویش عبارت است از: قیام مسلحانه علیه شاه. در آن شرایط ما این ارتش را نیروی مسلح خلق می دانستیم، زیرا سربازان دهقانان هستند، افسران جوان میهن پرست در ارتش وجود دارند. همان گونه که بعداً در جریان انقلاب معلوم شد افسران انقلابی، درجداران انقلابی مبارز ضد رژیم و... در این ارتش بودند. اینها نیروی مسلح خلق هستند که به طور علنی اسلحه در دست دارند. این تجربه را ما داشتیم که در ارتش هایی که برای هدف های استعماری تربیت می شدند، نیروهایی پیدا می شوند که وظیفه نیروی ضربتی انقلاب را ایفا می کنند.

از این رو ما بارها در اعلامیه های خودمان به این جنبه مبارزه توجه کردیم. در مقاله ای که خطاب به چریک های فدایی خلق و پیرامون شیوه های مبارزه نوشتیم به طور صریح گفتیم که ما به طور کلی با استفاده از سلاح مخالف نیستیم، بلکه باید نیروهای انقلابی با هم متمرکز شوند، نیروهایشان را مورد مطالعه قرار دهند و ببینند چطور می توانند از این نیروها در این جهت استفاده کنند. ما همیشه به این فکر بوده ایم که از شیوه مبارزه مسلحانه به بهترین وجهی استفاده کنیم. ما تنها با شیوه ترور فردی که چریک ها و مجاهدین خلق در آن دوران به کار می بردند، مخالف بودیم و می گفتیم این مبارزه مسلحانه نیست، بلکه ترور فردی است. مبارزه مسلحانه مفهوم دیگری دارد و ما با مبارزه مسلحانه به عنوان یکی از وسائل لازم و در لحظه معین با اتکاء به امکانات معین عینی اجتماعی هیچگاه نه تنها مخالف نبوده ایم، بلکه موافقش هم بودیم. تجربه خود حزب ما هم نشان می دهد که در این زمینه در مراحل مختلف تاریخی مبارزه حزب ما بارها فکر کرده ایم.

در آخرین مرحله نزدیک به انقلاب ما به این نتیجه رسیدیم، همانطور که در آن اعلامیه تحلیل کردیم، که دیگر لحظه‌اش رسیده است که آخرین ضربه را به این دشمن وارد ساخت. دشمن ضعیف شده است، نیروی کافی برای برانداختنش وجود دارد، ولی صحنه را نمی‌خواهد ترک کند و به‌زور اسلحه خودش را نگاه داشته است. این هم عیناً درست درآمد. لشکر گارد تا آخرین لحظه می‌خواست دست به کودتا بزند و مانع‌پیروزی انقلاب بشود. ما معتقد بودیم که این لشکر گارد، این آخرین سنگر مقاومتی که دشمن حاضر نیست به هیچ‌وجه آن را تخلیه کند، در شرایطی که ارتش به‌مثابه یک واحد منضبط از میان رفته، برای انقلاب ما خطر اصلی است. از این رو در آن تاریخ لازم دانستیم که دعوت به درهم شکستن و سرکوب این آخرین سنگر بکنیم. راه سرکوب آنهم تجهیز خلق است برای مبارزه مسلحانه علیه آخرین مقاومت تسلیم‌ناپذیر صفوف دشمن. پیش‌بینی ما از این لحاظ درست درآمد. در حساس‌ترین مرحله این سنگر تسلیم‌ناپذیر می‌خواست ضربه قطعی را بر انقلاب بزند و انقلاب را با شکست روبرو سازد. در این شرایط پیام ما این بود که سربازان و افسران انقلابی به‌خلق بگریید، به‌خلق اسلحه بدهید، خلق را تجهیز و تقویت کنید. اگر توجه کنید می‌بینید این پیام عیناً عملی شده است، یعنی واحدهای انقلابی ارتش به‌خلق پیوستند، در اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند، به‌خلق اسلحه دادند و خلق به‌کمک آن‌ها توانست آخرین مقاومت دشمن را درهم بشکند. این به‌عقیده ما باز خودش یکی از آن پیش‌بینی‌های درست تاریخی حزب ما است.

البته در داخل حزب بحث است که آیا می‌شد زودتر از این یعنی یک ماه، دو ماه، سه ماه، چهار ماه، پنج ماه قبل از این، این مسأله را مطرح کرد یا همان لحظه، لحظه مناسب بوده است؟ آنچه می‌شود به‌طور مسلم گفت این است: آن لحظه‌ای که حزب ما این مسأله را مطرح کرد لحظه تاریخی‌ای بود که دیرتر از آن نادرست بود.

حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق

س: رفیق! امروز نادرستی مشی تروریستی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

بر همگان روشن است. ولی در شرایطی که آنها کارشان را شروع کرده بودند، حزب توده ایران تنها سازمان، نخستین سازمانی بود که با قاطعیت و روشن بینی، نادرستی مشی آنها را نشان داد. در شرایط فعلی ما با نظریات و مواضع انحرافی آنها روبرو هستیم. نظر شما درباره نظریات و مواضع فعلی سازمان چریک‌های فدایی خلق چیست و آینده این سازمان را چگونه می‌بینید؟

رفیق کیانوری: درباره سازمان چریک‌های فدایی خلق، ما در نشریات حزب در مقالات مفصل و در بحث‌های عمومی هفتگی در دفتر حزب به اندازه کافی صحبت کرده‌ایم. به نظر ما سازمان مرکزی چریک‌های فدایی خلق که الان از نظر فکری سالم‌ترین شاخه چریک‌های فدایی خلق است، هنوز هم در زمینه سیاست داخلی، در زمینه شناخت طبقاتی نیروهای انقلاب، در زمینه سیاست بین‌المللی، یعنی شناخت دوستان و دشمنان انقلاب در صحنه جهانی در مواضع نادرست جدی قرار گرفته‌اند. البته این «نادرستی» نسبی است. نادرست نسبت به مواضع حزب توده ایران، ولی نسبت به سابقه خود سازمان چریک‌های فدایی خلق، نسبت به سابقه سایر گروه‌های دیگر که ادعای طرفداری از مارکسیسم - لنینیسم را دارند، «کم‌تر نادرست» است. در نظریات آنها نطفه‌های شناخت درست و سالم و واقع‌بینانه در حال رشد است و ما تصور می‌کنیم که راهی که آنان از مواضع چریکی احمدزاده و مائوئیسم در صحنه جهانی آغاز کرده و تا اینجا پیموده‌اند، راه بسیار طولانی‌ای است. آنان در این راه خیلی تغییر کرده‌اند و خودشان هم دیگر آن مواضع را قبول ندارند. مواضع چریکی جزئی هم مورد سؤال عدّه زیادی از هواداران چریک‌های فدایی خلق است. من خیال می‌کنم شرایط عینی مبارزه انقلابی جامعه ما این تغییر، این تحول، را تشدید خواهد کرد، به‌عناصر سالم و انقلابی چریک‌های فدایی خلق کمک خواهد کرد تا این راه پر درد و رنج از مواضع احمدزاده و پویان تا مواضع کنونی را دنبال کنند و بالاخره به مواضع درست یعنی مواضع حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب اترناسیونالیستی کارگری ایران برسند. من تصور می‌کنم که در آینده شاهد این تکامل خواهیم بود. البته در این روند تکه‌های مختلفی از سازمان چریک‌های

فدایی خلق، از هواداران چریک‌های فدایی خلق، آنان که از لحاظ طبقاتی با پرولتاریا هیچ تجانس ندارند، عناصر اتفاقی‌ای هستند که در یک دوره معین بدلیل شور و هیجان پیرامون یک جریان جمع شده‌اند، از آنها جدا خواهند شد. تکه‌تکه از آن‌ها جدا خواهند شد، ولی هسته انقلابی سازمان چریک‌های فدایی خلق به احتمال قوی بدراه راست خواهد آمد. این امید ما است و تمام کوششی که در صحبت و مذاکره و تبادل نظر و گفت‌وگو با سازمان چریک‌های فدایی خلق می‌کنیم، در همین چارچوب است: چارچوب کمک به نیروهای انقلابی درون سازمان چریک‌های فدایی خلق در ادامه این روند تکاملی. ما امیدواریم که این پدیده نه فقط در بین سازمان چریک‌های فدایی خلق، بلکه در سایر سازمان‌هایی که پایه خلقی دارند، رشد کند. ما در داخل حزب دمکرات کردستان نیز چنین پدیده قابل توجهی را می‌بینیم و در همین هفته‌های اخیر با آن مواجه هستیم.

پیام به جوانان

س: ضمن تشکر از وقتی که به ما برای انجام این مصاحبه دادید، در بیان چه پیامی برای جوانان و دانشجویان هوادار حزب توده ایران دارید؟

رفیق کیانوری: پیام من برای جوانان و دانشجویان هوادار حزب توده ایران پیام بسیار ساده‌ای است:

رفقای جوان! حزب توده ایران ۳۸ سال مبارزه کرد برای این که جاده‌ای را که شما باید روی آن به طرف هدف‌های واقعاً انسانی و انقلابی یعنی آزادی و استقلال میهن و ایجاد یک جامعه متری و شکوفان، جامعه‌ای که از استثمار، از بردگی عاری باشد، گام بردارید، هموار کند. راهی که ما شروع کردیم، راه بسیار دشواری بود. ما تقریباً از صفر شروع کردیم. البته از لحاظ جهانی راه ما ساخته شده بود، ولی برای منتقل کردن این تجربه انقلاب جهانی به ایران، برای تطبیق آن با شرایط اجتماعی ایران، با در نظر گرفتن این که امکانات ما در آغاز و در تمام این دوران فوق‌العاده محدود بود، دوران بسیار دشواری را گذرانیدیم.

این راهی که ما طی کردیم، دارای ارزش تاریخی فوق‌العاده

بزرگی است. برای جوانان امروز بسیاری مسائل حل شده است، هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ تجربه آنچه که باید بکنید و آنچه را که نباید بکنید. از تجربیات مثبت گرفته تا تجربیات منفی. بدین ترتیب شما با یک اندوخته خیلی خیلی زیادی وظیفه دشوار ادامه راه را به عهده می‌گیرید.

آنچه که برای شما می‌توانم آرزو کنم این است که با برخورد کاملاً علمی به این گنجینه با ارزش تجربه تاریخی مارکسیست‌های انقلابی قبل از خودتان توجه کنید، از آن بهره‌گیری و بویژه آن خاصیت یگانه این تجربه را که همیشه با تجربه جهانی انترناسیونالیستی پرولتاریا در سراسر جهان آمیخته بوده، هیچ‌گاه در سخت‌ترین شرایط هم کوچک‌ترین لغزشی در این ارتباط و هم‌پیوستگی‌اش با این جنبش جهانی پرولتاریایی پیدا نشده، این چهارچوب را گرامسکی بدارید و حفظش کنید و این راه را همانطور که امیدواریم ختم‌شایسته‌اش باشید، دنبال کنید.